



مدرسایان شریف

« نحوه کاربرد تصویرسازی ذهنی در یادگیری سریع و همیشگی لغات »

تذکره: قبل از مطالعه دروس حتماً این بخش را کامل بخوانید.

کتاب پیش‌رو به هدف کمک در یادگیری سریع لغات زبان انگلیسی نگاشته شده است. کتاب شامل ترجمه کامل کتاب 504 Absolutely Essential Words و همچنین ارائه روش تصویرسازی ذهنی، یکی از روش‌های شناخته شده و پرکاربرد یادگیری در سراسر دنیا، برای یادگیری سریع‌تر لغات می‌باشد. برای آشنا شدن با زیربنای این روش و پی بردن به پیشینه قوی و کاربردی و علمی این روش، تنها کافی است کلمه mnemonics را در فرهنگ‌های لغت یا دایرة‌المعارف‌های تک‌زبان و یا دو‌زبان جستجو کنید. این کلمه بیانگر استفاده از لغت، شعر، تصویر یا هرچیز دیگر برای یادگیری موضوعات مختلف از قبیل متون دروس آموزشی، اعداد، لغات زبان‌های خارجی و ... می‌باشد. ما در این کتاب از تصاویر ذهنی برای یادگیری لغات استفاده کرده‌ایم. در علم روان‌شناسی و تقویت حافظه به این روش imagery (تصویرسازی ذهنی) گفته می‌شود. اگر هرکدام از این واژه‌های علمی کاربردی را در اینترنت جستجو کنید، مقالات و کتاب‌های فارسی و انگلیسی زیادی خواهید دید که این روش را به صورت تئوری و کاربردی توضیح می‌دهند. از آن‌جا که کتاب پیش‌رو به بخش کاربردی این روش پرداخته، فقط توضیح کلی از لحاظ تئوری ارائه می‌شود، چرا که توضیح زیربنای این روش خود احتیاج به تألیف کتاب جداگانه‌ای دارد که این کار توسط مؤلفان خارجی و داخلی زیادی صورت گرفته است.

در علم روان‌شناسی، از تصویرسازی در دو زمینه استفاده می‌شود: نوع اول تصویرسازی برای درمان بیماری‌های روحی است که در آن افراد به مسائل مثبت اندیشیده و آن‌ها را در ذهن مجسم می‌کنند و این امر به بهبود آن‌ها کمک می‌کند و نوع دیگر، کاربرد تصویرسازی برای یادگیری است که ما به این جنبه از تصویرسازی می‌پردازیم.

مغز ما از دو نیمکره تشکیل شده است: نیمکره راست که حافظه بلندمدت را دربرمی‌گیرد و همچنین مسئول ثبت خلاقیت‌هایی چون موسیقی، نقاشی و ... در ذهن است و نیمکره چپ که حافظه کوتاه مدت را در بر گرفته و مسئول ثبت منطق و استدلال است. وقتی لغتی را حفظ می‌کنیم، وارد نیمکره چپ یعنی حافظه کوتاه مدت می‌گردد که به اندازه محدود (مثلاً یک روز) می‌تواند لغات را در خود جای دهد و برای وارد شدن به حافظه بلندمدت، احتیاج به تکرار زیاد دارد. ولی اگر این لغات را به یک تصویر تبدیل کنیم، آن تصویر مستقیماً وارد نیمکره راست و حافظه بلندمدت شده و به راحتی برای مدت طولانی و بدون احتیاج به تکرارهای متعدد در آن‌جا می‌ماند و همچنین می‌توان در مدت یک روز، صدها تصویر را وارد ذهن کرد، کاری که به طور روزمره انجام می‌دهیم و خیلی از تصاویر نو و تازه‌ای را که حتی یک‌بار هم می‌بینیم، برای همیشه تا آخر عمر به راحتی به یاد می‌آوریم؛ به طور مثال وقتی یک نفر را در خیابان می‌بینیم تصویر او به راحتی در ذهنمان نقش می‌بندد، حالا اگر ویژگی‌های این فرد کمی هم غیرعادی باشد همان یکبار برای به خاطر سپردن آن فرد برای تمام عمر کافی است. این توضیحات که به طور مفصل در کتاب‌ها و مقالات، پیرامون تصویرسازی ذهنی بیان شده زیربنای ارائه کاربردی این روش در کتاب حاضر است.

تذکره: قبل از توضیح کامل روش ابتدا باید به خاطر داشته باشید که این روش از شما می‌خواهد چشمان خود را بسته و تصاویر را در ذهن بسازید و با چشم ذهن ببینید و از حفظ کردن توضیحات تصویرسازی بپرهیزید.

کاربرد روش تصویرسازی ذهنی

ابتدا با یک مثال آسان، یک نمای کلی از این روش ارائه می‌دهیم و سپس با جزئیات بیشتر به توضیح بخش‌های مختلف روش (که در این کتاب آمده) می‌پردازیم.

کلمه **table** در زبان فارسی به معنای میز است. وقتی تلفظ کلمه **table** را در زبان فارسی می‌شنویم (تیبیل) یاد کلمه (طبل) در زبان فارسی می‌افتیم، یا بهتر آن است که بگوییم کلمه تیبیل واژه طبل در زبان فارسی را برای ما تداعی می‌کند.

حال با استفاده از معنای واژه **table** یعنی میز و تداعی واژه **table** یعنی طبل در ذهن خود یک تصویر ایجاد می‌کنیم، حال برای تصویر این کلمه می‌توانیم خودمان را روی یک میز بزرگ به شکل طبل در حال طبل زدن تصویرسازی کنیم. وقتی واژه تیبیل را می‌شنویم، یاد تداعی آن یعنی طبل و در نتیجه تصویر ساخته شده به وسیله تداعی کلمه و در نهایت میز که معنای واژه **table** است می‌افتیم. با این مثال ساده کلیت این روش بیان شد؛ حال در ذیل به طور مفصل مراحل مختلف این روش و طریقه استفاده از کتاب، آموزش داده می‌شود.

مرحله اول – کلمه و معنی:

در مرحله اول بخش تصویرسازی کلمه و معنی آن آورده شده است. از بین معانی کلمه که در قسمت ترجمه آورده شده، در این مرحله تنها آن‌هایی بیان شده است که در تصویرسازی به کار برده شده.

مرحله دوم – نوشتار تلفظ به فارسی:

مرحله دوم تلفظ فارسی کلمه است یعنی تلفظ کلمه به صورت فارسی نوشته شده است که خود نیازمند دقت بالا برای به کار بردن درست حروف و علائم فارسی برای انتقال صحیح تلفظ است.

مرحله سوم – تداعی سازی:

برای تداعی سازی چند راه وجود دارد. در برخی موارد وقتی ما تلفظ کلمه را می‌شنویم یا فارسی آن را می‌نویسیم، دقیقاً یک کلمه معنادار فارسی را مشاهده می‌کنیم. مثلاً **Peach** به معنای هلو ما را به یاد پیچ و پیچ‌گوشتی می‌اندازد. این نوع تداعی سازی خیلی آسان است ولی اگر تلفظ کلمه دقیقاً واژه‌ای در فارسی را تداعی نمی‌کرد چه باید بکنیم؟

در این موارد بهترین تداعی آن است که اولین بار با شنیدن آن کلمه به ذهن هر فرد می‌رسد و این تداعی ممکن است از هر شخص به شخص دیگر با توجه به تجربی که داشته متفاوت باشد. مثلاً ممکن است یک نفر با شنیدن کلمه **abandon** (ایاندن) یاد باند فرودگاه بیافتد و شخص دیگر یاد باند جراحی یا شخص دیگر یاد بند و طناب بیافتد.

برای روش‌مند کردن تداعی سازی، مؤلف این رویه را در پیش گرفته که تلفظ کلمه را به فارسی نوشته و سپس کمترین تغییر را در آن ایجاد کرده تا به یک واژه معنادار فارسی برسد. با روش به کار رفته می‌توان به تداعی‌هایی رسید که می‌تواند برای اکثر افراد یکسان باشد.

نکته دیگر که باید در نظر داشت این است که مثلاً اگر واژه‌ی **dilemma** (دیلِم) داشته باشیم می‌توانیم با تغییرات اندک، کلمه (دلمه) یا (دل ما) را برای تداعی در نظر بگیریم. ما از تداعی (دل ما) استفاده کردیم. چرا؟

نکته دوم در روش‌مند کردن تداعی سازی این است که ببینیم کدامیک از تداعی‌های بدست آمده، با معنی همخوانی بهتر دارد و این همان جمله کلیدی است.

مرحله چهارم – جمله کلیدی:

در این مرحله از ترکیب تداعی‌های بدست آمده برای یک کلمه، و معنی آن کلمه یک عبارت و جمله می‌سازیم و هر کدام که برای ما آشنا تر، خوش‌آهنگ‌تر و به یاد ماندنی‌تر بود را برمی‌گزینیم و از تداعی آن به عنوان تداعی کلمه استفاده می‌کنیم. بعضی از جملات کلیدی عجیب و غریب می‌شوند که همین کار، پیروی کامل از روش‌های ارائه شده برای تصویرسازی در کتب تئوری این روش است.

در جملات کلیدی از پرانتز استفاده شده که توضیح کلمه است و در بعضی موارد از کروشه استفاده شده که ادامه کلمه است و بدین منظور است که زبان‌آموز لازم نیست کلمه داخل کروشه را به ذهن بسپارد ولی ما آن را ذکر کردیم که معنای کلمه‌ی قبل واضح‌تر شود.

مثال: کلمه‌ی **data** ، تداعی: ده تا ، جمله کلیدی: ده تا اطلاعات [تازه برات دارم].

در برخی موارد، جلوی جمله کلیدی توضیحی داخل پرانتز آمده که برای روشن کردن مفهوم جمله کلیدی است.

مثال: کلمه **vicious** ، تداعی: وحشیست (وحشی است) ، جمله کلیدی: (وحشیست و شرور اون آدم).

مرحله پنجم تصویرسازی

مرحله پنجم، مرحله اصلی تصویرسازی است. در این مرحله جمله کلیدی را تبدیل به یک تصویر می‌کنیم.

تصویر باید عجیب و غریب باشد؛ هرچه تصاویر برای ما عجیب‌تر و بکرتر باشند، به یاد ماندنی‌تر می‌شوند. برای مثال اگر ما در روز هزار نفر را در خیابان ببینیم و یکی از آن‌ها شاخ روی سرش سبز شده باشد، آن یکی تا آخر عمر با همان یک نگاه در ذهن ما می‌ماند. وقتی برای یک کلمه تصویر می‌سازیم، اگر محیط و افراد و ویژگی‌هایی که برای تصویرسازی آن کلمه به کار می‌بریم، غیرعادی باشند، بهتر در ذهن جای می‌گیرند. می‌توانیم از رنگ‌های عجیب برای چهره انسان‌ها استفاده کنیم یا مثلاً به شیء جان بدهیم یا در اندازه تصاویر اغراق کنیم و آن‌ها را خیلی بزرگ یا خیلی کوچک در نظر بگیریم.



مدرسان شریف

LESSON TWO

"Alice had not the slightest idea what Latitude was, or Longitude either, but she thought they were nice grand words to say."

آلیس هیچ ایره‌ای در مورد این‌که «طول یا عرض جغرافیایی» به چه معنایی است، نداشت اما با خود اندیشید، این لغات، کلمات زیبایی برای گفتن هستند.
- Lewis Carroll, *Alice's Adventures in Wonderland*

Words to learn this week

واژگانی که این هفته باید بیاموزیم:

corpse	conceal	dismal	frigid	inhabit	numb
peril	recline	shriek	sinister	tempt	wager

1. corpse (kɔ:ps , kɔ:ɾps) a dead body, usually of a person.

- When given all the data* on the corpse, Columbo was able to solve the murder.
- The corpse was laid to rest in the vacant* coffin.
- An oath* of revenge was sworn over the corpse by his relatives.

جسد، مردار، نعش، لاشه، معمولاً جنازه انسان (اسم)
الف) وقتی تمامی اطلاعات در مورد جسد را به «کلمبو» دادند، توانست معمای قتل را حل کند.
ب) جسد برای آرامش ابدی در تابوت خالی قرار داده شد.
ج) خویشاوندان قسم خوردند که انتقام مرده را بگیرند.

Note 1: Columbo

کارآگاه مشهور سریالی تلویزیون در آمریکا به همین نام که (زنده یاد) «پیتر فالک» نقش آن را بازی می‌کرد.

تصویرسازی ذهنی

corpse: جسد

تلفظ فارسی: کُرپس

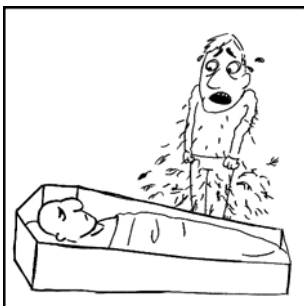
تداعی: کرک و پَر

جمله‌ی کلیدی: کرکُ پرش ریخت تا جسدُ دید.

تصویرسازی: در این ایستگاه یک جسد را تصویرسازی کنید، سپس دوستتان را در نظر بگیرید که مثل یک پرنده کرکُ پر دارد و وقتی جسد را می‌بیند از ترس کرکُ پرش می‌ریزد.
مثال از مسیر: (مسیر این ایستگاه هم می‌تواند اتاق‌ها و مکان‌های دیگر در خانه‌تان باشد).

در ورودی آشپزخانه یک جسد را می‌بینید و از ترس کرکُ پرتان می‌ریزد.

یادداشت:





2. conceal (kən'si:l) hide

- a) Tris could not **conceal** his love for Gloria.
 b) Count Dracula **concealed** the corpse in his castle
 c) The money was so cleverly **concealed** that we were forced to abandon our search for it.

پنهان کردن، مخفی کردن، نهفتن (فعل)

الف) «تریس» نمی‌توانست عشق خود را نسبت به «گلوریا» مخفی کند.

ب) «کنت دراکولا»، جسد را در قلعه خود مخفی کرد.

ج) پول را به قدری هوشمندانه مخفی کرده بودند، که ما مجبور شدیم از جست و جوی آن دست بکشیم.

Note 2:

کنت دراکولا یک شخصیت فانتزی و شخصیت اصلی رمان خون‌آشامان «برام استوکر» است که در سال ۱۸۹۷ نوشته شده است. برخی از جنبه‌های شخصیتی وی ممکن است از شاهزاده رمانیایی قرن ۱۵ «ولاد سوم سلاخ» گرفته شده باشد.

تصویرسازی ذهنی

conceal: پنهان کردن



تلفظ فارسی: کنسول

تداعی: کُنسول [نوعی میز]

جمله‌ی کلیدی: زیر کنسول پنهان شد [از ترس]

تصویرسازی: تصور کنید یکی از وسایل خانه را شکسته‌اید و از ترس مادرتان

زیر کنسول پنهان شده‌اید. پنهان شدن و کنسول را برجسته‌تر از عناصر دیگر

تصویرسازی کنید.

مثال از مسیر: زیر کنسول کنار ورودی آشپزخانه پنهان شده‌اید.

یادداشت:

3. dismal ('dizməl) dark and depressing

- a) When the weather is so **dismal**, I sometimes stay in bed all day.
 b) I am unaccustomed* to this **dismal climate**.
 c) As the **dismal** reports of the election came in, the senator's friends tactfully made no mention of them.

غمگین، گرفته، دل‌تنگ کننده، ملالت انگیز، تیره و تار، آن‌چه منجر به افسردگی می‌شود. (صفت)

الف) گاهی اوقات، وقتی هوا خیلی گرفته است، تمام طول روز را در رختخواب می‌مانم.

ب) من به این آب و هوای گرفته عادت ندارم.

ج) زمانی که اخبار ملالت انگیز نتایج انتخابات به دست آمد، دوستان سناتور، باتدبیر، سخنی از آن‌ها به میان نیاوردند.

تصویرسازی ذهنی

dismal: گرفته، غمگین، تیره و تار

تلفظ فارسی: دیزمل

تداعی: دیس [ظرف غذا]، مال

جمله‌ی کلیدی: [بیا این] دیس مال تو [دیگر] غمگین نباش.

تصویرسازی: اگر به املای این کلمه نگاه کنید و تلفظ آن را ندانید، شاید این کلمه

را دیسمال بخواهید که به کلمات دیس و مال در فارسی نزدیک است. همراهتان

گرفته و غمگین است و اشک می‌ریزد و به شما می‌گوید: «مردم از گشتگی». شما

هم به او یک دیس غذا می‌دهید و می‌گویید: «بیا این دیس غذا مال تو دیگه غمگین

نباش» محیط این ایستگاه را، گرفته و تیره و تار تصویرسازی کنید.

مثال از مسیر: روی میز داخل آشپزخانه، گرفته و غمگین نشست‌اید و از گشتگی

گریه می‌کنید و مادرتان می‌گوید: «بیا این دیس مال تو دیگه غمگین نباش».

یادداشت:



**4. frigid** ('frɪdʒəd, 'frɪdʒɪd) very cold

- a) It was a great hardship* for the men to live through the **frigid** winter at Valley Forge.
 b) The jealous* bachelor* was treated in a **frigid** manner by his girlfriend.
 c) Inside the butcher's freezer the temperature was **frigid**.

بسیار سرد، خشک، منجمد، بی مهر (صفت)
 الف) زندگی در زمستان بسیار سرد «دره‌ی فُرج» برای مردم بسیار مشقت بار بود.
 ب) دوست دختر مرد مجردِ حسود، با بی مهری با وی رفتار کرد.
 ج) هوای داخل فریزر قصاب، بسیار سرد بود.

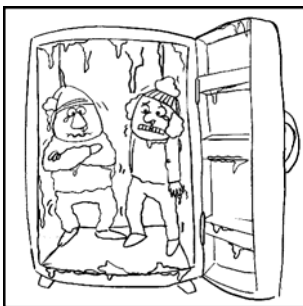
تصویرسازی ذهنی

frigid: بسیار سرد، منجمد، خشک

تلفظ فارسی: فریجید

تداعی: فرید و مجید

جمله کلیدی: فرید و مجید از سرما منجمد شدند.



تصویرسازی: یک فریزر را در این ایستگاه در نظر بگیرید که همه چیز را بسیار سرد و خشک می‌کند. حالا در فریزر را باز می‌کنید و فرید و مجید (دو نفر به نام‌های فرید و مجید از میان آشنایان یا شخصیت‌های ورزشی یا سینمایی و ... معروف انتخاب کنید) را می‌بینید که به خاطر هوای خیلی سرد فریزر، از سرما منجمد شده‌اند.
مثال از مسیر: داخل فریزر، فرید و مجید را می‌بینید که به خاطر هوای خیلی سرد، منجمد شده است.



یادداشت:

5. inhabit (ɪn'hæbət, ɪn'hæbɪt) live in

- a) Eskimos **inhabit** the frigid* part of Alaska.
 b) Because Sidney qualified*, he was allowed to **inhabit** the vacant* apartment.
 c) Many crimes are committed each year against those who **inhabit** the *slum* area of our city.

ساکن شدن، منزل کردن، سکنی گزیدن، زندگی کردن در ... (فعل)
 الف) اسکیموها در مناطق سردسیر آلاسکا زندگی می‌کنند.
 ب) از آنجایی که سیدنی حائز شرایط بود، به او اجازه دادند تا در آپارتمان خالی زندگی کند.
 ج) هر سال جرائم زیادی علیه افرادی که در مناطق فقیرنشین زندگی می‌کنند، صورت می‌گیرد.

تصویرسازی ذهنی

inhabit: ساکن شدن، زندگی کردن

تلفظ فارسی: این‌هَبیت

تداعی: این حمید

جمله کلیدی: این حمید اینجا ساکن شده.



تصویرسازی: این حمید کیه؟ بین آشنایان یا بین بازیگران و ورزشکاران و ... احتمالاً یک حمید پیدا می‌کنید، خوب فکر کنید! حالا این حمید را می‌بینید که در این ایستگاه چادر به پا کرده و این‌جا ساکن شده و می‌خواهد اینجا زندگی کند.
مثال از مسیر: داخل آشپزخانه، این حمید ساکن شده.



یادداشت:



مدرسان شریف

LESSON THREE

"Good words anoint a man, ill words kill a man."

کلمات شایسته روح آدمی را پاک می‌کند و کلمات ناشایست روح آدمی را می‌میراند.

- John Florio, *First Fruits*.

Words to learn this week

واژگانی که این هفته باید بیاموزیم:

Typical blend	minimum visible	scarce expensive	annual talent	persuade devise	essential wholesale
------------------	--------------------	---------------------	------------------	--------------------	------------------------

1. typical ('tɪpɪkəl) usual; of a kind

- a) The sinister * character in the movie wore a **typical** costume, a dark shirt, loud tie, and tight jacket.
b) The horse ran its **typical** race, a slow start and a slower finish, and my uncle lost his wager.
c) It was **typical** of the *latecomer* to conceal the cause of his lateness.

معمولی، عادی، مشخص (صفت)

- الف) شخصیت شرور داستان، لباس خاصی به تن داشت؛ پیراهنی تیره، کراواتی آجق و جق و کتی تنگ.
ب) اسب، همان‌طور که خاص او در مسابقات بود، مسیر را با شروعی کند و پایانی کندتر طی کرد و عموم در شرطبندی باخت.
ج) پنهان کردن دلیل واقعی تأخیر، برای شخصی که دیر آمد کاملاً عادی بود.

تصویرسازی ذهنی

typical: معمولی، عادی

تلفظ فارسی: تیبیکل

تداعی: تیپ کار

جمله کلیدی: تیپ کار معمولی باشه!



تصویرسازی: این ایستگاه را به شکل یک محل کار (دفتر، اداره، کارگاه و ...) در نظر بگیرید. حالا خودتان را به عنوان یکی از کسانی که آنجا کار می‌کنند و تیپ معمولی و ساده‌ای هم ندارد، تصور کنید در این مرحله رئیس‌تان را در نظر بگیرید که با یکی از همکارانتان یا دوستانتان که آنجا مشغول کار است و تیپ معمولی دارد، آمده و به شما می‌گوید: «تیپ کار معمولی باشه!» تیپ کار معمولی همکاران را ساده در نظر بگیرید و خوب تصویرسازی کنید.

مثال از مسیر: (مسیر این ایستگاه می‌تواند محل کارتان یا یک اداره‌ای باشد که تا به حال به آن جا رفته‌اید.)

جلوی در محل کارتان یا یک اداره رئیس آن جا ایستاده و می‌گوید: «تیپ کار معمولی باشه!»

یادداشت:



2. **minimum** ('mɪnəməm, 'mɪnɪməm) the least possible amount, the lowest amount

- a) Studies show that adults need a **minimum** of six hours sleep.
 b) The **minimum** charge for a telephone, even if no calls are made, is about \$30 a month.
 c) Congress has set a **minimum** wage for all works.

حداقل، کمترین مقدار ممکن، کمینه (صفت و اسم)

الف) تحقیقات نشان می‌دهد که بزرگسالان حداقل به شش ساعت خواب نیاز دارند.

ب) حداقل هزینه تلفن، حتی اگر هیچ تماسی صورت نگیرد، ۳۰ دلار در ماه است.

ج) مجلس یک حداقل حقوق دریافتی را برای کارگران مشخص کرده است.

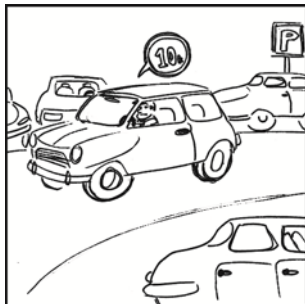


Note 1: minimum wage

قانونی است در ایالات متحده که کمترین میزان حقوقی را مشخص می‌کند که صاحبکار می‌تواند به کارگر بپردازد را این مقدار در ایالات مختلف بین ۷ الی ۹ دلار متغیر است.

تصویرسازی ذهنی

minimum: حداقل



تلفظ فارسی: مینیمم

تداعی: مینی ماینر (نوعی اتومبیل)

جمله کلیدی: مینی ماینر حداقل سرعت میره.

تصویرسازی: یک مینی ماینر را در نظر بگیرید که خیلی آرام و با حداقل سرعت در این ایستگاه حرکت می‌کند و باعث ترافیک شده. حداقل سرعتی که می‌رود را می‌توانید بالای اتومبیل به صورت بزرگ تصویرسازی کنید.

مثال از مسیر: داخل پارکینگ اداره، یک مینی ماینر با حداقل سرعت می‌رود.

یادداشت:

3. **scarce** (skeəz , skers) hard to get; rare.

- a) Chairs that are older than one hundred years are **scarce**.
 b) Because there is little *moisture* in the desert, trees are **scarce**.
 c) How **scarce** are good cooks!

کمیاب، نادر، اندک (صفت)

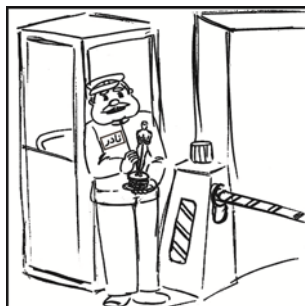
الف) صندلی‌های با قدمت بیش از صد سال بسیار نادرند.

ب) به دلیل رطوبت اندک در صحراء، تعداد درختان بسیار کم است.

ج) چقدر آشپزهای خوب کمیاب هستند!

تصویرسازی ذهنی

scarce: کمیاب، نادر



تلفظ فارسی: سکرس

تداعی: اُسکار (نوعی تندیس است که در مراسمی سالانه به همین نام، به برترین فیلم‌ها و ... داده می‌شود)

جمله کلیدی: اسکار کمیاب است، اسکار نادر است

تصویرسازی: اگر به دیکته این کلمه نگاه کنید، شاید آن را اسکارس بخوانید، که شما را یاد جایزه فیلم اُسکار می‌اندازد. آیا تا حالا تندیس آن را دیده‌اید؟ نادر و کمیاب شما را به یاد چه می‌اندازد؟ برای تصویرسازی می‌توانید از شخصی به نام نادر در این تصویر استفاده کنید که یک اُسکار در دستش گرفته.

مثال از مسیر: جلوی نگهبانی اداره، نگهبان که اسمش نادر است یک اُسکار در دست گرفته.

یادداشت:

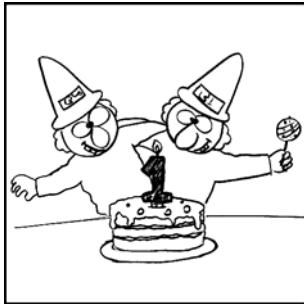
4. **annual** ('ænjuəl) once a year; something that appears yearly or lasts for a year

- a) The **annual convention** of musicians takes place in Hollywood.
 b) The publishers of the encyclopedia put out a book each year called an **annual**.
 c) Plants that live only one year are called **annuals**.

سالانه (صفت)، یکساله، چیزی که هر سال یک بار اتفاق می‌افتد یا یک سال طول می‌کشد. (اسم)
 الف) همایش سالانه موسیقی دانان در «هالیوود» برگزار می‌شود.
 ب) هر سال ناشران دایره المعارف، کتابی تحت عنوان سالانه منتشر می‌کنند.
 ج) گیاهانی که تنها یک سال زنده می‌مانند، گیاهان یکساله نامیده می‌شوند.

تصویرسازی ذهنی

annual: یکساله، سالانه



تلفظ فارسی: آنیوال

تداعی: مانی و الی

جمله کلیدی: مانی و الی یکساله شدند.

تصویرسازی: دو نفر به نام‌های مانی و الی را که می‌شناسید (می‌توانید از میان بازیگران، ورزشکاران و ... در نظر بگیرید)، در حالی که فقط یکسال دارند تصور کنید و فکر کنید تولد یکسالگیشان است.
 مثال از مسیر: روی پله‌های اداره مانی و الی که یکسال دارند را می‌بینید.

یادداشت:

5. **persuade** (pə'sweɪd , pər-) win over to do or believe; make willing

- a) Can you **persuade** him to give up his bachelor* days and get married?
 b) No one could **persuade** the captain to leave the sinking ship.
 c) Beth's shriek* **persuaded** Jesse that she was in real danger.

تشویق کردن، ترغیب کردن، وادار کردن، راضی کردن، متقاعد کردن (فعل)
 الف) آیا می‌توانید او را متقاعد کنید تا زندگی مجردی را رها کرده و ازدواج کند.
 ب) هیچ کس نتوانست ناخدا را راضی کند که کشتی در حال غرق را ترک کند.
 ج) جیغ وحشتناک «بت»، «جس» را متقاعد کرد که او در معرض خطری واقعی است.

تصویرسازی ذهنی

persuade: تشویق کردن، ترغیب کردن



تلفظ فارسی: پرسوید

تداعی: پرستو، عید

جمله کلیدی: پرستو، عیدی می‌خواد [اداره] تشویقت می‌کنه!

تصویرسازی: می‌خواهیم با کلمات پرستو و عید و تشویق و ترغیب کردن تصویرسازی کنیم. در این ایستگاه سر سفره هفت سین نشسته‌اید و چندتا پرستو هم هستند که دست می‌زنند و شما را تشویق و ترغیب می‌کنند که به آنها عیدی بدهید.
 مثال از مسیر: در پاگرد پله‌های یک اداره یا شرکت یک پرستو تشویقتان می‌کند که به او عیدی بدهید.

یادداشت:

6. **essential** (ɪ'senʃəl) necessary; very important

- a) The essential items in the cake are flour, sugar, and *shortening*
 b) It is essential that we follow the road map.
 c) Several layers of thin clothing are essential to keeping warm in frigid* climates.



- ضروری، واجب، بسیار لازم، حیاتی، اساسی (صفت)
 الف) مواد لازم برای تهیه کیک عبارتند از: آرد، شکر و روغن شیرینی‌پزی.
 ب) ضروری است که طبق نقشه راه حرکت کنیم.
 ج) چندین لایه لباس نازک برای گرم ماندن در آب و هوای بسیار سرد ضروری است.

تصویرسازی ذهنی

لازم، ضروری، واجب، حیاتی (صفت): **essential**



تلفظ فارسی: اِسْنِشِل

تداعی: بستن شال

جمله کلیدی: بستن شال [اینجا] ضروریه!

تصویرسازی: همه در این ایستگاه شال بسته اند. یک تابلو هم در ایستگاه هست که علامت یک شال روی آن است و نشان می‌دهد که بستن شال ضروری است. مثال از مسیر: جلوی در ورودی سالن اداره یک تابلو است که نشان می‌دهد بستن شال ضروریه.

یادداشت:

7. **blend** (blend) mix together thoroughly; a mixture

- a) The colors of the rainbow **blend** into one another.
 b) A careful **blend** of fine products will result in *delicious* food.
 c) When Jose **blends** the potatoes together, they come out very *smooth*.

مخلوط کردن، مخلوط شدن، آمیختن، ترکیب کردن، هم زدن (فعل)، ترکیب، مخلوط، آمیختن (اسم)
 الف) رنگ های رنگین کمان با یکدیگر آمیخته می‌شوند.
 ب) مخلوط کردن دقیق مواد غذایی منجر به یک غذای خوشمزه می‌شود.
 ج) وقتی «خوزه» سیب زمینی‌ها را هم می‌زند، بسیار نرم می‌شوند.

تصویرسازی ذهنی

مخلوط کردن، مخلوط شدن، ترکیب، مخلوط: **blend**



تلفظ فارسی: بَلِنْد

تداعی: بَلِنْد

جمله کلیدی: بَلِنْدِ مخلوط کُنِشون.

تصویرسازی: یک دستگاه مخلوط کن خیلی بلند در نظر بگیرید که وقتی می‌خواهید میوه‌ها را در آن بریزید دستتان به دهانه آن نمی‌رسد. مثال از مسیر: در ابتدای سالن اداره یک مخلوط کن بلند گذاشته شده تا کارمندان از آن استفاده کنند.

یادداشت:

8. **visible** ('vɪzəbəl, 'vɪzɪbəl) able to be seen

- a) The ship was barely **visible** through the dense *fog*.
 b) Before the stars are **visible**, the sky has to become quite dark.
 c) You need a powerful lens to make some *germs visible*.

مرئی، قابل رؤیت، نمایان، مشهود، معلوم (صفت)
 الف) کشتی به سختی از میان لایه غلیظ مه، قابل رؤیت بود.
 ب) آسمان باید کاملاً تاریک شود تا ستاره‌ها نمایان شوند.
 ج) برای رؤیت برخی میکروب‌ها به یک عدسی بسیار قوی احتیاج دارید.

تصویرسازی ذهنی


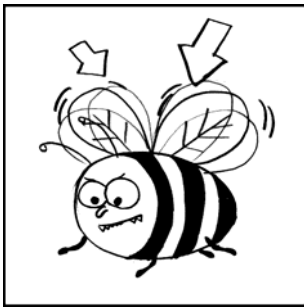
تلفظ فارسی: ویزبیل

تداعی: ویز ویز، بال

جمله کلیدی: [زنبور] ویز ویز کرد، بالش معلوم شد.

تصویرسازی: یک زنبور بزرگ را تصویرسازی کنید که جایی نشسته و هرچقدر به آن نگاه می‌کنید، بال‌هایش را نمی‌بینید. تا دستتان را به آن می‌زنید حرکت می‌کند و با ویز ویز کردنش بال‌هایش معلوم و نمایان می‌شود.

مثال از مسیر: داخل سالن اداره یک زنبور ویز ویز می‌کند و بال‌هایش معلوم می‌شود.

یادداشت: معلوم، نمایان: **visible:**

9. expensive (ɪk'spensɪv) costly; high-priced

- a) Because diamonds are scarce* they are **expensive**.
- b) Margarine is much less **expensive** than butter.
- c) Shirley's **expensive** dress created a great deal of excitement at the party.

گران قیمت، پر خرج (صفت)

الف) الماس‌ها به دلیل کمیاب بودنشان بسیار گران قیمت هستند.

ب) کره گیاهی خیلی ارزان‌تر از کره حیوانی است.

ج) لباس گران قیمت «شرلی» هیجان زیادی را در میهمانی به وجود آورد.

تصویرسازی ذهنی

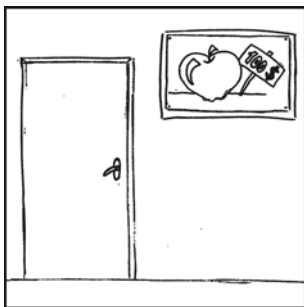
تلفظ فارسی: ایکسپنسیو

تداعی: عکس پهن سیب

جمله کلیدی: عکس پهن سیب گروانه!

تصویرسازی: گاهی برای ساختن تصویر ذهنی مجبوریم به جملاتی که خیلی قابل فهم نیستند طوری سر و شکل بدهیم که به یک تصویر خوب و به یاد ماندنی تبدیل شوند، مثل: عکس پهن سیب گروانه! در این ایستگاه خود را به شکل یک عکاس در نظر بگیرید که یک نمایشگاه عکاسی راه انداخته و یک عکس پهن سیب گرفته که خیلی هم قیمتش گروانه و کنار عکس هم یک قیمت گران زده شده.

مثال از مسیر: جلوی در اتاق حسابداری یک عکس پهن سیب گران قیمت نصب شده.

یادداشت: گران قیمت: **expensive:**

10. talent ('tælənt) natural ability

- a) Medori's **talent** was noted when she was in first grade.
- b) Feeling that he had the essential* **talent**, Carlos tried out for the school play.
- c) Hard work can often make up for a lack of **talent**.

استعداد، توانایی طبیعی (اسم)

الف) استعداد «میدوری» از زمانی که در کلاس اول بود کشف شد.

ب) «کارلوس» که احساس می‌کرد توانایی لازم جهت شرکت در گروه نمایش مدرسه را دارد، در گزینش شرکت کرد.

ج) تلاش، معمولاً کمبود استعداد را جبران می‌کند.



مدرس‌ان شریف

LESSON FIVE

"Better one living word than a hundred dead"

-W.G. Benham, *Quotations*

یک لغت رایج بهتر از صدها لغت منسوخ و بی استفاده است.

Words to learn this week

واژگانی که این هفته باید بیاموزیم:

tradition	rural	burden	campus	majority	assemble
explore	topic	debate	evade	probe	reform

1. **tradition** (trə'dɪʃən) beliefs, opinions, and customs handed down from one generation to another

- The father tried to persuade* his son that the **tradition** of marriage was important.
- All religions have different beliefs and **traditions**.
- As time goes on, we will eliminate* **traditions** that are meaningless.

سنت، رسم، عادت، عرف (اسم)

الف) پدر سعی کرد پسرش را متقاعد کند که سنت ازدواج مهم است.

ب) تمامی ادیان آداب و سنن مخصوص خود را دارند.

ج) با گذر زمان، ما عقاید و عادات بی معنی را حذف خواهیم کرد.

تصویرسازی ذهنی

tradition: سنت، رسم

تلفظ فارسی: تردیشین

تداعی: تو ردّ شن

جمله کلیدی: تو ردّ شن رفتن، به سنته [تو شهر ما!]



تصویرسازی: در این ایستگاه کف محوطه را شن پوشانده و شما از روی شن

رد می‌شوید و توی شن، ردّ پا می‌گذارید و به همراهتان می‌گویید: «تو هم رد

پاهای من توی شن رو دنبال کن و بیا، این یک سنتِ تو شهر ما. بهش می‌گن

سنت تو ردّ شن رفتن». خودتان یا همراهتان را با یک لباس سنتی زیبا فرض

کنید. مثلاً لباس سنتی ژاپنی‌ها (کیمونو) یا هر لباس دیگری.

مثال از مسیر: (مسیر این درس می‌تواند مدرسه‌تان باشد)

در محوطه جلوی در مدرسه‌تان، با یک لباس سنتی تو ردّ شن راه می‌روید.

یادداشت:



2. rural ('rʊərəl , 'rʊr-) in the country

- a) Tomatoes are less expensive* at the **rural** farm stand.
 b) **Rural** areas are not densely* populated.
 c) The **rural** life is much more peaceful than the city one.

روستایی (صفت)

الف) گوجه فرنگی در دکه‌های عرضه محصولات روستایی ارزان‌تر هستند.

ب) مناطق روستایی پر جمعیت نیستند.

ج) زندگی روستایی بسیار آرام‌تر از زندگی شهری است.

تصویرسازی ذهنی


rural: روستایی

تلفظ فارسی: رورل

تداعی: روراست

جمله کلیدی: روراست [آدم] روستایی، یه روستایی روراست

تصویرسازی: شاید دیکته‌ی این کلمه را به صورت رورال بخوانید که به کلمه روراست نزدیک است. وقتی کلمه‌ی روراست را می‌شنوید، به یاد چه کسی می‌افتید؟ چه کسی از آشناها پتان برای شما نماد روراست بودن است؟ حالا او را وارد این ایستگاه کنید و یک لباس روستایی که خوب در ذهن حک می‌شود، بر تنش کنید. برای اینکه تصویر بهتر شود، روی صورت او را راست و صاف در نظر بگیرید تا شما را زودتر به یاد کلمه‌ی روراست بیاندازد. آیا تا حالا دیده‌اید که بعضی‌ها وقتی می‌خواهند بگویند با شما روراست هستند، کف دستشان را نشان می‌دهند؟
مثال از مسیر: جلوی در مدرسه، فرآش مدرسه که یک روستایی روراست است نشسته.

یادداشت: 



3. burden ('bɜ:dn , 'bɜ:rdn) what is carried; a load

- a) The **burden** of the country's safety is in the hands of the president.
 b) Irma found the enormous, box too much of a **burden**.
 c) Ricky carried the **burden** throughout his college career

بار، وزن، [سنگینی] مسئولیت (اسم)

الف) مسئولیت امنیت کشور بر دوش رئیس جمهور است.

ب) جعبه بزرگ، بسیار سنگین‌تر از تاب و تحمل «ایرما» بود.

ج) «ریکی»، آن مسئولیت را در طول دوره دانشجویی‌اش به دوش گرفت.

تصویرسازی ذهنی

burden: بار، فشار، سنگینی [مسئولیت]

تلفظ فارسی: بردن

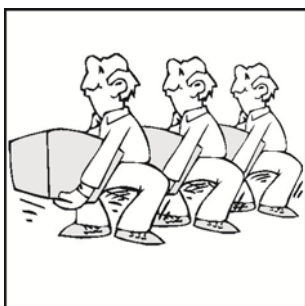
تداعی: بُردن

جمله کلیدی: بُردن همه بارها رو؟

تصویرسازی: خودتان و همراهمان را کنار یک کامیون پر از بار در نظر بگیرید که در حال بُردن بارها به داخل یک مغازه یا خانه هستید.

مثال از مسیر: جلوی بوفه‌ی مدرسه و داخل حیاط، چند نفر در حال بردن بارها به داخل بوفه هستند.

یادداشت: 





4. **campus** ('kæmpəs) grounds of a college, university, or school
- a) The **campus** was designed to utilize* all of the college's buildings.
- b) Jeff moved off **campus** when he decided it was cheaper to live at home
- c) I chose to go to Penn State because it has a beautiful **campus**.

محوطه و زمین دانشگاه یا مدرسه، کوی دانشگاه (اسم)

الف) محوطه طوری طراحی شده بود که از تمامی ساختمان‌های دانشگاه استفاده شود.
ب) وقتی «جف» فهمید که زندگی در خانه ارزان‌تر است، از کوی دانشگاه نقل مکان کرد.
ج) تصمیم گرفتم به دانشگاه «پن استیت» بروم؛ چون محوطه زیبایی دارد.

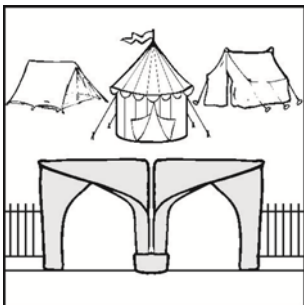


Note 1: Penn State

یکی از بهترین دانشگاه‌های آمریکا می‌باشد.

تصویرسازی ذهنی

campus: محوطه دانشگاه



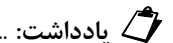
تلفظ فارسی: کمپس

تداعی: کمپ (اردو، سفر تفریحی) است

جمله کلیدی: کمپ است تو محوطه دانشگاه (داخل محوطه دانشگاه کمپ برگزار شده است).

تصویرسازی: در این ایستگاه با ذهن‌تان ساختمان دانشگاه خودتان یا یک دانشگاه دیگر را بسازید. حالا فکر کنید که در حال برگزاری یک کمپ هستید و مسئول دانشگاه هم که یک آقای اصفهانی است آمده و می‌گوید: «بند و بساطتان را جمع کنید آخه مگه جای کمپس محوطه دانشگاه؟»

مثال از مسیر: جلوی آب‌خوری مدرسه، تصویری از محوطه یک دانشگاه است که در آنجا کمپ برگزار شده.



یادداشت:

5. **majority** (mə'dʒɔrɪti) the larger number; greater part; more than half

- a) A **majority** of votes was needed for the bill to pass.
- b) The **majority** of people prefer to pay wholesale* prices for meat.
- c) In some countries, the government does not speak for the **majority** of the people.

اکثریت، قسمت عمده، بیشتر از نصف (اسم)

الف) برای تصویب لایحه به رأی بیشتر از نصف نماینده‌ها نیاز بود.

ب) اکثریت مردم ترجیح می‌دهند قیمت عمده فروشی را برای خرید گوشت پرداخت کنند.

ج) در برخی کشورها، دولت نماینده اکثریت مردم نیست.

تصویرسازی ذهنی

majority: اکثریت



تلفظ فارسی: مجاریتی

تداعی: مجاری (اهل کشور مجارستان)

جمله کلیدی: مجارها در اکثریتند، اکثریت مجارها هستند

تصویرسازی: خودتان و همراہتان را با تعداد زیادی افراد دیگر در این ایستگاه تصور کنید. اکثریت آدم‌ها در این ایستگاه، پرچم مجارستان در دستشان است و فقط شما و همراہتان پرچم کشور خودتان را در دست دارید.

مثال از مسیر: کنار زمین والیبال داخل حیاط مدرسه، اکثریت بازیکنان مجاری هستند و از مجارستان آمده‌اند با تیم مدرسه شما مسابقه دهند.



یادداشت:

6. assemble (ə'sembəl) gather together; bring together

- a) The **rioters assembled** outside the White House.
 b) I am going to **assemble** a model of a spacecraft
 c) All the people who had **assembled** for the picnic vanished* when the rain began to fall.

گرد هم آمدن، دور هم جمع شدن، جفت کردن، سرهم کردن، مونتاژ کردن (فعل)
 الف) شورشیان بیرون کاخ سفید گرد هم آمدند.
 ب) می‌خواهم مدل یک سفینه فضایی را سرهم کنم.
 ج) تمامی افرادی که برای پیکنیک دور هم جمع شده بودند با شروع باران ناپدید شدند.

تصویرسازی ذهنی

assemble: سرهم کردن، دور هم جمع شدن، مونتاژ کردن

تلفظ فارسی: اِسْمِبِل

تداعی: سَمِبِل (کاری را سرسری انجام دادن)

جمله کلیدی: سمبل کاری و سرهم‌بندی نکن.



تصویرسازی: در این ایستگاه با دوستانتان دور یک کامپیوتر جمع شده‌اید و یکی از دوستانتان در حال اَسْمِبِل کردن و مونتاژ کردن کامپیوتر است و خیلی سرسری کار می‌کند. سرسری کار کردن را خوب تصویرسازی کنید شما هم به او می‌گویید: «درست کار کن! سمبل کاری و سرهم‌بندی نکن!»
 مثال از مسیر: کنار زمین فوتبال و پشت دروازه، همکلاسیت در حال مونتاژ کردن یک کامپیوتر است؛ البته سمبل کاری می‌کند.

یادداشت:

7. explore (ɪk'splɔ: , -'splɔ:r) go over carefully; look into closely; examine

- a) Lawyer Spence **explored** the essential* reasons for the crime.
 b) The weather **bureau explored** the effects of the rainy weather.
 c) Sara wanted to know if all of the methods for solving the problem had been **explored**.

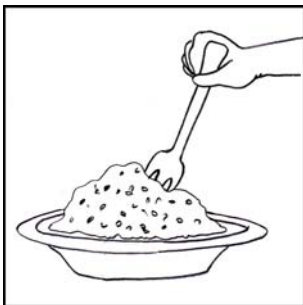
کاوش کردن، پیگیری کردن، به دقت بررسی کردن، تحقیق کردن، تفحص کردن (فعل)
 الف) وکیل «اسپنس»، دلایل اصلی جنایت را به دقت بررسی کرد.
 ب) هواشناسی اثرات آب و هوای بارانی را بررسی کرد.
 ج) سارا می‌خواست بداند که آیا تمام شیوه‌های حل مسأله مورد بررسی قرار گرفته است.

تصویرسازی ذهنی

explore: به دقت بررسی کردن، تحقیق کردن

تلفظ فارسی: ایکس پَلْر

تداعی: عدس پلو رو



جمله کلیدی: عدس پلو رو بررسی کن [توش سنگ نباشه!]
تصویرسازی: یک بشقاب عدس پلو رو گذاشتید جلوتون و می‌خورید و می‌فهمید که عدس‌ها خوب پاک نشده و چند تا سنگ‌ریزه داخل عدس پلو است، با یک چنگال عدس پلو رو بررسی می‌کنید تا سنگ‌ها را پیدا کنید، شاید هم یک ذره‌بین دستتان گرفته‌اید تا خوب بتوانید عدس پلو رو بررسی کنید.
 مثال از مسیر: کنار سبد بسکتبال داخل حیاط مدرسه، یکی از دوستانتان یک دیس عدس پلو رو بررسی می‌کند و دنبال سنگ‌ریزه‌های داخل آن می‌گردد.

یادداشت:



مدرسان شریف

LESSON SEVEN

"A fool and his words are soon parted."

باهل و سفنانش زود از هم فاصله می گیرند.

-William Shenstone, *On Reserve*

Words to learn this week

واژگانی که این هفته باید بیاموزیم:

postpone	consent	massive	capsule	preserve	denounce
unique	torrent	resent	molest	gloomy	unforeseen

1. **postpone** (pəʊs'pəʊn , pəʊs'pəʊn) put off to a later time; delay

- a) The young couple wanted to **postpone** their wedding until they were sure they could handle the burdens* of marriage.
 b) I neglected* to **postpone** the party because I thought everyone would be able to come.
 c) The supermarket's owner planned to **postpone** the grand opening until Saturday.

به تأخیر انداختن، عقب انداختن، به تعویق انداختن، موکول به بعد کردن (فعل)

- (الف) زوج جوان می خواستند ازدواجشان را به تأخیر بیندازند تا زمانی که اطمینان حاصل کنند که می توانند مسئولیت های ازدواج را بر عهده گیرند.
 (ب) من در به تعویق انداختن جشن کوتاهی کردم، زیرا فکر می کردم همه می تواند بیایند.
 (ج) صاحب سوپر مارکت تصمیم گرفت مراسم بزرگ افتتاحیه را تا شنبه به تأخیر بیندازد.

تصویرسازی ذهنی

postpone: به تأخیر انداختن، عقب انداختن

تلفظ فارسی: پُست پُن

تداعی: پُست کُن

جمله کلیدی: پُست کُن [نامه رو]، اما با تأخیر.



تصویرسازی: در این ایستگاه خودتان و همراهمان را در کنار یک صندوق پست در نظر بگیرید. او می خواهد نامه ای را پست کند اما شما نامه را می گیرید و می اندازید عقب تر از صندوق پست. او هم آن را برمی دارد و شما هم دوباره نامه را می گیرید و می اندازید عقب (این عقب انداختن ما را یاد همان به تأخیر انداختن، می اندازد.) و به او می گویی: پست کن، اما با تأخیر.

مثال از مسیر: (مسیر این درس می تواند کلاس مدرسه تان باشد)

در راهرو و جلوی در کلاس یک صندوق پُست است و شما که کنار آن ایستاده اید به دوستتان می گویید: «پست کن اما با تأخیر».



یادداشت:



2. consent (kən'sent) agree; give permission or approval

- My teacher **consented** to let our class leave early.
- David would not **consent** to our plan.
- The majority* of our club members **consented** to raise the *dues*.

موافقت کردن، اجازه دادن رضایت دادن، تأیید کردن (فعل)
 الف) معلم اجازه داد تا کلاس‌مان را زودتر ترک کنیم.
 ب) «دیوید» با نقشه ما موافقت نمی‌کرد.
 ج) اکثریت اعضای باشگاه با افزایش قیمت‌ها موافقت کردند.

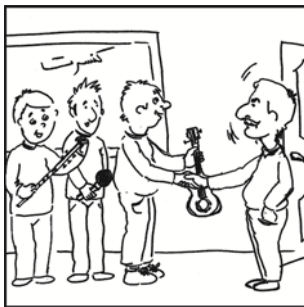
تصویرسازی ذهنی

consent: موافقت کردن، اجازه دادن، رضایت دادن

تلفظ فارسی: کِنسِنِت

تداعی: کُنسرت

جمله کلیدی: با [اجرای] کنسرت موافقت کرد.



تصویرسازی: همراهمان موافقت می‌کند که شما یک کنسرت در این ایستگاه برگزار کنید. یک کنسرت موسیقی را در این ایستگاه تصویرسازی کنید. حالا خودتان و همراهمان را در نظر بگیرید که در جلوی آن در حال دست دادن و توافق کردن هستید.
 مثال از مسیر: در میان چهارچوب در کلاس، معلمتان موافقت می‌کند که در کلاس کنسرت برگزار کنید.

یادداشت:

3. massive ('mæsɪv) big and heavy; large and solid; bulky

- The boss asked some employees* to lift the **massive** box.
- From lifting weights, Willie had developed **massive** arm muscles.
- The main building on the campus was so **massive** that the new students had trouble finding their way around at first.

بزرگ، سنگین، حجیم، عظیم (صفت)

الف) رئیس از چند تن از کارمندان درخواست کرد تا جعبه سنگین را بلند کنند.
 ب) ویلی با وزنه‌برداری ماهیچه‌های دستش را حجیم کرده بود.

ج) ساختمان اصلی واقع در محوطه دانشگاه بقدری عظیم بود که دانشجویان ورودی جدید در روزهای اول برای پیدا کردن راهشان دچار مشکل می‌شدند.

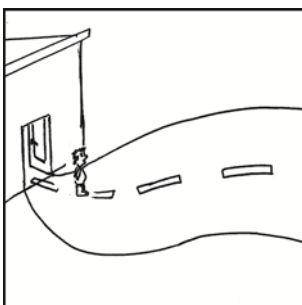
تصویرسازی ذهنی

massive: بزرگ، سنگین، حجیم

تلفظ فارسی: مَسِیو

تداعی: مسیر

جمله کلیدی: مسیر بزرگ



تصویرسازی: یک مسیر بزرگ را در این ایستگاه تصویرسازی کنید. خودتان را هم در برابر آن خیلی کوچک در نظر بگیرید تا بزرگ بودن مسیر در ذهنتان خوب حک شود.
 مثال از مسیر: داخل کلاس و جلوی در آن، یک مسیر بزرگ کشیده شده است.

یادداشت:

4. capsule ('kæpsju:l, -səl) a small case or covering

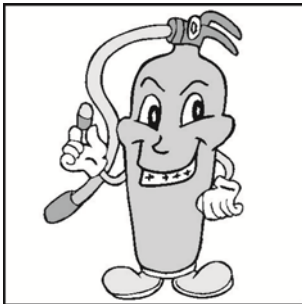
- a) The small **capsule** contained notes the *spy* had written after the meeting.
 b) A new, untested medicine was detected* in the **capsule** by the police scientists.
 c) He explored* the space **capsule** for special equipment.

کپسول، کیسه، سرپوش (اسم)

الف) کپسول کوچک، حاوی یادداشت‌هایی بود که جاسوس پس از جلسه نوشته بود.
 ب) محققین اداره پلیس یک داروی جدید تست نشده را در داخل کپسول کشف کردند.
 ج) او به منظور یافتن تجهیزات ویژه، کپسول فضایی را مورد بررسی قرار داد.

تصویرسازی ذهنی

capsule: کپسول



تلفظ فارسی: کپسیول

تداعی: کپسول

جمله کلیدی: کپسول خوراکی خوردی؟ کپسول آتش‌نشانی چی؟

تصویرسازی: همراهتان با کپسول آتش‌نشانی زده توی سر شما و حالا یک کپسول خوراکی به شما می‌دهد بخورید تا حالتان خوب بشود. شاید هم کپسول آتش‌نشانی جان دارد و خودش کپسول خوراکی را می‌خورد!
مثال از مسیر: کنار سطل زباله داخل کلاس، یک کپسول آتش‌نشانی خورده توی سرتان و یک کپسول خوراکی می‌خورید تا حالتان خوب شود.

یادداشت:

5. preserve (prɪ'zɜ:v, -3:rv) keep from harm or change; keep safe; protect

- a) The lawyers wanted to **preserve** the newest reforms in the law.
 b) Farmers feel that their rural* homes should be **preserved**.
 c) Records of Hank Aaron's home runs will be undoubtedly* be **preserved** in the Baseball Hall of Fame.

محافظت کردن، حفظ کردن، نگه داشتن (فعل)

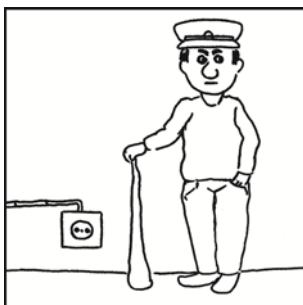
الف) وکلا خواستار حفظ آخرین اصلاحات در قانون بودند.
 ب) کشاورزان احساس می‌کنند که منازل روستایی‌شان باید حفظ شوند.
 ج) رکورد ضربات موفق بازیکن مشهور «هنکس آرون» بی شک در تالار مفاخیر بیس‌بال حفظ خواهد شد.

**Note 1: home run**

وقتی در بیس‌بال بازیکن به قدری محکم به توپ ضربه می‌زند که از محوطه بازی خارج می‌شود و به معنای امتیاز قطعی برای تیم است.

تصویرسازی ذهنی

preserve: محافظت کردن



تلفظ فارسی: پریرو

تداعی: پریرو (پریر را)

جمله کلیدی: پریر رو نگه دار تو دستت، پریر [برق] رو محافظت کن کسی دست نزنه

تصویرسازی: یک پریر برق را در دست گرفته‌اید و طوری نگه داشته‌اید و محافظت می‌کنید که کسی به آن دست نزند، شاید هم به شکل یک محافظ کنار یک پریر برق ایستاده‌اید و از آن محافظت می‌کنید.
مثال از مسیر: در کنار پریر برق داخل کلاس ایستاده‌اید و از آن محافظت می‌کنید.

یادداشت:



6. **denounce** (di'naʊns) condemn in public; express strong disapproval of

- a) The father **denounced** his son for lying to the *district attorney*.
 b) Some people **denounce** the government for probing* into their private lives.
 c) The consumer *advocate* **denounced** the defective* products being sold.

سرزنش کردن، محکوم کردن، به باد انتقاد گرفتن (فعل)

الف) پدر فرزندش را به خاطر دروغ گفتن به دادستان، سرزنش کرد.

ب) برخی از مردم دولت را، به دلیل کاوش در زندگی خصوصیشان، به باد انتقاد گرفتند.

ج) وکیل مصرف‌کننده، فروش اجناس معیوب را شدیداً محکوم کرد.

تصویرسازی ذهنی

denounce: سرزنش کردن

تلفظ فارسی: دی نُنس (دی نانس)

تداعی: دیر اُنس

جمله کلیدی: دیر اُنس بودن سرزنش هم داره، دیر اُنس بودنش رو [همیشه]

سرزنش کرده‌ام.

تصویرسازی: چه کسی از دوستانتان را می‌شناسید که خیلی دیر اُنس است و دیر با دیگران اُنس می‌گیرد؟ او را وارد این تصویر کنید. حالا برای تصویرسازی کلمه سرزنش کردن، می‌توانید خودتان را در حالی که بر سر او می‌زنید، در نظر بگیرید.

مثال از مسیر: در کنار تخته کلاس، معلم یکی از دانش‌آموزان که دیر اُنس است، با دیگر دانش‌آموزان اُنس نمی‌گیرد و با همه درگیری ایجاد می‌کند را سرزنش می‌کند.

یادداشت:



7. **unique** (ju:'ni:k) having no like or equal; being the only one of its kind

- a) Going to Africa was a **unique** experience for us.
 b) The inventor developed a **unique** method of making ice cream.
 c) Albie has a **unique** collection of Israeli stamps.

تک، منحصر به فرد، بی نظیر (صفت)

الف) سفر به قاره آفریقا تجربه بی‌نظیری برای ما بود.

ب) مخترع، روش منحصر به فردی برای تولید بستنی ارائه کرد.

ج) «آلبی» مجموعه بی‌نظیری از تمبرهای اسرائیلی دارد.

تصویرسازی ذهنی

unique: تک، بی‌نظیر

تلفظ فارسی: یونیک

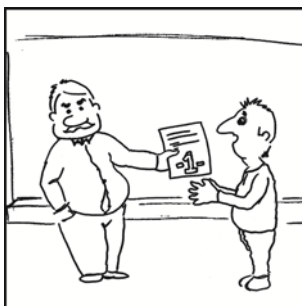
تداعی: اون یک

جمله کلیدی: اون یک و تک [همیشه].

تصویرسازی: اون یک و تک؟ چه چیزی یا چه کسی برای شما یک و تک؟ یک عدد یک در نظر بگیرید که اون کسی که برای شما تک و بی‌نظیر است در کنارش ایستاده یا آن چیزی که شما دارید و بین دیگران تک در کنار آن عدد یک، گذاشته شده. اصلاً تا حالا توی امتحان، یک گرفته‌اید؟ آن هم نمره‌ی تکیه و می‌تواند به شما در تصویرسازی کمک کند!

مثال از مسیر: کنار صندلی معلم ایستاده‌اید و از او یک نمره تک گرفته‌اید، نمره‌تان یک شده.

یادداشت:





مدرسان شریف

LESSON TEN

"Clearness is the most important matter in the use of words."

صراحت مهم‌ترین موضوع در کاربرد واژه‌هاست.

- Quintillian. *De Institutione Oratoria*

Words to learn this week

واژگانی که این هفته باید بیاموزیم:

excel	feminine	mount	compete	dread	masculine
menace	tendency	underestimate	victorious	numerous	flexible

1. **excel** (ɪk'sel) be better than; do better than.

a) Because he was so small, Larry could not **excel** in sports.

b) At least Hannah had the security* of knowing that she **excelled** in swimming'.

c) Clarence Darrow wanted to become a prominent' lawyer, but he felt that he must first **excel** in the study of history.

بهترین بودن، ممتاز بودن، برتری داشتن، توفیق جستن، عالی عمل کردن (فعل)

(الف) از آنجا که «لری» کوچک جثه بود، نمی‌توانست در ورزش بهترین باشد.

(ب) حداقل «آنا» این اطمینان خاطر را داشت که در شنا برتری دارد.

(ج) «کلارنس دارو» می‌خواست یک وکیل برجسته شود، اما احساس می‌کرد برای این کار ابتدا باید در مطالعه تاریخ بهتر عمل کند.

تصویرسازی ذهنی

excel: بهترین بودن، نمونه بودن، تک بودن، ممتاز بودن

تلفظ فارسی: ایک سیل

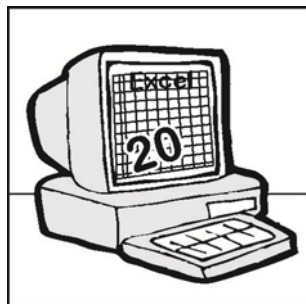
تداعی: برنامه اکسل (excel) در کامپیوتر - یک سال

جمله کلیدی: اکسل بهترینه! - یک سال ممتاز شدم

تصویرسازی: این کلمه شما را یاد برنامه اکسل در کامپیوتر می‌اندازد؟ در نظر بگیرید که پشت یک کامپیوتر نشسته اید و در حال کار با برنامه اکسل هستید. همراهتان هم چون از کارتان راضی است با یک قلمو که در دستش است روی مانیتور کامپیوتر، یک نمره ممتاز که شاید همان بیست است به شما می‌دهد و می‌گوید: «اکسل بهترینه!» اگر با برنامه اکسل آشنایی ندارید در نظر بگیرید که یک سال تمام نمره ممتاز را در مدرسه یا دانشگاه به دست آورده‌اید.

مثال از مسیر: (مسیر این درس می‌تواند حیاط دانشگاهتان باشد)

در حیاط جلوی دانشگاه، با دوست هم‌دانشگاهیتان تکیه داده‌اید به یک ماشین و کامپیوترتان را باز کرده‌اید و کار با برنامه اکسل که از نظر شما بهترین است را برای دوستان توضیح می‌دهید.



یادداشت:



2. feminine ('femənən, 'femɪnən) of women or girls

- a) When my sister wants to look **feminine** she changes from dungarees into a dress.
 b) Aunt Sarah can always be counted on to give the **feminine** viewpoint.
 c) My brother is ashamed to cry at a sad movie because people might think he is behaving in a **feminine** manner.

زنانه، مربوط به جنس مؤنث (صفت)

الف) زمانی که خواهرم تصمیم می‌گیرد ظاهری زنانه‌تر داشته باشد، لباس‌های معمولی‌اش را با لباس‌های رسمی عوض می‌کند.

ب) برای یک اظهار نظر از دیدگاه زنانه، همیشه می‌توان روی خاله «سارا» حساب کرد.

ج) برادرم از گریه کردن در موقع تماشای فیلم غم‌انگیز خجالت می‌کشد، چون مردم ممکن است فکر کنند که او رفتاری زنانه دارد.

تصویرسازی ذهنی

feminine: زنانه

تلفظ فارسی: فمینی

تداعی: فمینیست (طرفدار حقوق زنان)

جمله کلیدی: فمینیست‌ها زنانه‌اند.




تصویرسازی: شاید این کلمه شما را یاد فمینیست بیاندازد. گروهی از زنان

(می‌توانید آنها را از خانم‌هایی که برایتان آشنا هستند در نظر بگیرید) که مثلاً

فمینیست هستند و دور هم جمع شده‌اند و شعار می‌دهند را تصویرسازی کنید.

مثال از مسیر: بر روی دیوار پیاده‌روی جلوی دانشگاه یک تصویر از زنان

فمینیست می‌بینید.

یادداشت: 

3. mount (maunt) get up on

- a) Congressman Gingrich **mounted** the platform to make his speech.
 b) The watchman **mounted** the tower to see if there were any people in the vicinity.
 c) My sister couldn't **mount** the horse so they gave her a pony instead.

صعود کردن، بالا رفتن از، بلند شدن، سوار شدن (فعل)

الف) آقای «گینگریج» نماینده مجلس، برای ایراد سخنرانی از سکو بالا رفت.

ب) نگهبان به بالای برج رفت تا ببیند آیا کسی در آن نزدیکی هست یا نه.

ج) چون خواهر من نمی‌توانست سوار اسب شود به او یک اسب کوچک دادند.

تصویرسازی ذهنی

mount: صعود کردن از، بالا رفتن از

تلفظ فارسی: مانت (مانت)

تداعی: منت

جمله کلیدی: منت کشیدن و بالا رفتن از دست و پای کسی

تصویرسازی: اگر یادتان بیاید یک بار با عبارت «پُر از منت» تصویری

ساختیم که ما را یاد کلمه‌ی (prominent) می‌انداخت. حالا همان آدم


مشهور پر از منت را در نظر بگیرید که منتش را می‌کشید و از دست و پایش

بالا می‌روید. شاید هم (mount) شما را یاد (mountain) به معنای «کوه»

بیاندازد که از آن بالا می‌روید.

مثال از مسیر: در چهارچوب در ورودی دانشگاه منت یکی از هم‌کلاسی‌هایتان را

می‌کشید و از دست و پایش بالا می‌روید تا جزوه‌هایش را به شما بدهد.

یادداشت: 



4. **compete** (kəm'pi:t) try hard to get something wanted by others; be a rival.

- a) The former champion was challenged* to **compete** for the tennis title.
 b) The runner was reluctant* to **compete** in front of his parents for the first time.
 c) When the amateur* became a pro he had to **compete** against better men.

رقابت کردن، مسابقه دادن، چشم و همچشمی کردن (فعل)

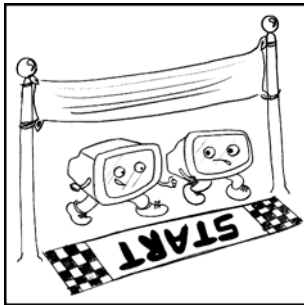
- الف) قهرمان سابق، برای مبارزه بر سر عنوان قهرمانی تنیس، به مسابقه دعوت شد.
 ب) دوندۀ از مسابقه دادن برای اولین بار در حضور پدر و مادرش اکراه داشت.
 ج) زمانی که آن ورزشکار آماتور، حرفه‌ای شد مجبور بود با رقبای بهتری مسابقه دهد.

تصویرسازی ذهنی

compete: رقابت کردن، مسابقه دادن

تلفظ فارسی: کِمپیت

تداعی: کامپیوتر



جمله کلیدی: کامپیوترها با هم رقابت می‌کنند، مسابقه کامپیوترها

تصویرسازی: در این ایستگاه یک دوره رقابت‌های دو و میدانی برگزار کنید و

چند کامپیوتر را در حال دویدن و رقابت در نظر بگیرید.

مثال از مسیر: در حیاط دانشگاه و نزدیک در ورودی، یک مسابقه دو، بین

چند کامپیوتر برگزار شده!



یادداشت:

5. **dread** (dred) look forward to with tear; fear greatly; causing great fear

- a) The poor student **dreaded** going to school each morning.
 b) He had a **dread** feeling about the challenge he was about to face.
 c) I **dread** going into that deserted house.

ترسناک، وحشتناک، هراسناک (صفت)، ترسیدن از، وحشت داشتن از (فعل)

الف) دانش آموز بیچاره می‌ترسید از این که هر روز صبح به مدرسه برود.

ب) او از مسابقه‌ای که پیش رو داشت، هراسان بود.

ج) من می‌ترسم به داخل آن خانه متروکه بروم.

تصویرسازی ذهنی

dread: ترسناک، وحشتناک، هراسناک، ترسیدن از، وحشت داشتن از

تلفظ فارسی: دَرِد

تداعی: دَرِد

جمله کلیدی: دَرِدِ وحشتناک



تصویرسازی: همراهتان در این ایستگاه دَرِدِ خیلی بدی را در سرش احساس

می‌کند و قیافه‌اش ترسناک و وحشتناک شده است. شما هم وقتی او را

می‌بینید می‌ترسید و درد وحشتناکی در بدنتان احساس می‌کنید. درد و

وحشتناک داشتن را خوب تصویرسازی کنید. وقتی احساس درد دارید

قیافه‌تان چگونه است؟

مثال از مسیر: در اتاقک نگهبانی، نگهبان در ورودی دانشگاه، سردرد

وحشتناکی گرفته.



یادداشت:



6. masculine ('mæskjələn, 'mæskjʊlən) of man; male

- a) The boy became more **masculine** as he got older.
 b) It is undeniable that his beard makes him look **masculine**.
 c) The girls liked Jerry because of his **masculine** ways.

[رفتار و عادات] مردانه، مردوار، مذکر (صفت)

الف) هرچه سن پسر بالاتر می‌رفت مردانه‌تر به نظر می‌رسید.

ب) این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که ریشش او را مردانه‌تر جلوه می‌دهد.

ج) دخترها «جری» را به خاطر رفتار مردانه‌اش دوست داشتند.

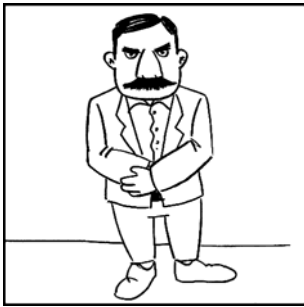
تصویرسازی ذهنی

masculine: [رفتار و عادات] مردانه، مردوار

تلفظ فارسی: مسکولین

تداعی: مسئولین

جمله کلیدی: مسئولین باید مردانه رفتار کنند.



تصویرسازی: دوستان مسئول یک اداره شده ولی رفتار بچه‌گانه دارد و شما به او تذکر می‌دهید: «مسئولین باید مردانه رفتار کنند» برای اینکه تصویر خوب در ذهنتان حک شود، او را به شکل یک مسئول و با قیافه‌ای کاملاً مردانه تصویرسازی کنید. مردانه بودن برای شما چه عناصری دارد؟
مثال از مسیر: جلوی در سالن غذاخوری، مسئولین دانشگاه ایستاده‌اند و خیلی مردانه با شما برخورد می‌کنند.

یادداشت:

7. menace ('menəs, 'menis) threat

- a) Irv's lack of respect made him a **menace** to his parents.
 b) The torrents of rain were a **menace** to the farmer's crops.
 c) Sergeant Foy's raw language was an obvious **menace** to the reputation of the entire police department.

تهدید، خطر، مایه دردسر، اسباب زحمت (اسم)

الف) بی‌احترامی «جک» به والدینش مایهٔ دردسر آنها شده است.

ب) باران سیل‌آسا تهدیدی برای محصولات کشاورزی بود.

ج) بدزبانی سرگروهبان «فی»، تهدیدی آشکار برای حیثیت کل اداره پلیس بود.

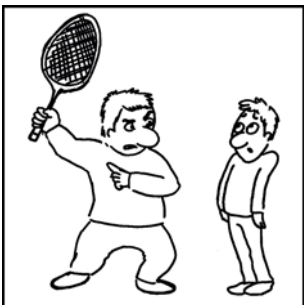
تصویرسازی ذهنی

menace: تهدید

تلفظ فارسی: مینیس

تداعی: تنیس

جمله کلیدی: با [راکت] تنیس تهدیدم کرد.



تصویرسازی: همراهتان با یک راکت تنیس بالای سرتان ایستاده و مراقب شماست تا کارهای او را انجام دهید و تهدیدتان می‌کند که اگر انجام ندهید با تنیس می‌زند تو سرتان. قیافه همراهتان که در حال تهدید است را خوب تصویرسازی کنید. تهدید چه عناصری در ذهن شما دارد؟
مثال از مسیر: جلوی در سالن ورزش، استاد تربیت بدنی با تنیس تهدیدتان می‌کند.

یادداشت:



مدرسان شریف

LESSON TWELVE

"Sharp words make more wounds than surgeons can heal."

کلمات تند، از تیغ برای برنده تر هستند.

Thomas Churchyard, *Mirror of Man*

Words to learn this week

واژگانی که این هفته باید بیاموزیم:

ignite	abolish	urban	population	frank	pollute
reveal	prohibit	urgent	adequate	decrease	audible

1. ignite (ig'nart) set on fire

- Spark plugs **ignite** in an automobile engine.
- One match can **ignite** an entire forest.
- A careless remark helped to **ignite** the conflict* between the brothers and the sisters.

شعله‌ور کردن، شعله‌ور شدن، جرقه زدن، روشن کردن، آتش زدن، به آتش کشیدن، ایجاد احتراق کردن (فعل)

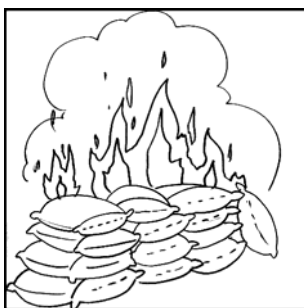
الف) شمع خودرو، در موتور ایجاد احتراق می‌کند.

ب) یک چوب کبریت می‌تواند کل جنگل را به آتش بکشد.

ج) یک سخن نابجا آتش اختلاف را بین خواهرها و برادرها مشتعل کرد.

تصویرسازی ذهنی

ignite: شعله‌ور کردن، شعله‌ور شدن



تلفظ فارسی: ایگنایت

تداعی: این، گونی‌ها

جمله کلیدی: این گونی‌ها آتش گرفته

تصویرسازی: برای این کلمه می‌توانید از تداعی گونی‌ها برای تصویرسازی استفاده کنید. فکر کنید چند گونی برنج احتکار کرده‌اید که خود به خود آتش گرفته و شعله‌ور شده‌اند.

مثال از مسیر: (مسیر این درس هم می‌تواند اتاق‌های مختلف دانشکده‌تان باشد)

داخل دفتر آموزش دانشکده چند گونی برنج شعله‌ور شده.

یادداشت:

2. abolish (ə'bolɪʃ) do away with completely; put an end to

- The death penalty has recently* been **abolished** in our state.
- We **abolished** numerous* laws that didn't serve any purpose in this decade*.
- My school has **abolished** final exams altogether.



لغو کردن، منسوخ کردن، از میان برداشتن، پایان دادن به (فعل)

الف) مجازات اعدام اخیراً در ایالت ما ملغی شده است.

ب) ما قوانین بی شماری را که هیچ کاربردی نداشتند در این دهه لغو کرده‌ایم.

ج) مدرسه ما، امتحانات پایانی را کلاً لغو کرده است.

تصویرسازی ذهنی

abolish: منسوخ کردن، لغو کردن

تلفظ فارسی: ابالیش

تداعی: بالش

جمله کلیدی: بالش [دیگه] منسوخ شده.

تصویرسازی: فرض کنید که استفاده از بالش دیگه لغو و منسوخ شده و سرتان را روی یک سنگ گذاشته‌اید. علامت منسوخ شدن می‌تواند یک بالش باشد که روی آن یک خط کشیده شده است.

مثال از مسیر: داخل اتاق امور مالی دانشکده، مسئول امور مالی، روی یک سنگ سرش را گذاشته و خوابیده، چون استفاده از بالش منسوخ شده.

یادداشت:



3. **urban** ('ʊ:bən) of or having to do with cities or towns

a) Many businesses open offices in **urban** areas.

b) I plan to exchange my **urban** location for a rural* one.

c) Only a small minority* of the people of the United States live far from any **urban** area.

شهری، مدنی، آنچه به نوعی وابسته به شهر باشد. (صفت)

الف) بسیاری از شرکت‌ها دفاتری را در مناطق شهری، باز می‌کنند.

ب) قصد دارم محل سکونت شهری خود را با محلی در روستا عوض کنم.

ج) تنها شمار اندکی از مردم ایالات متحده دور از مناطقی شهری زندگی می‌کنند.

تصویرسازی ذهنی

urban: شهری، شهرنشین

تلفظ فارسی: این

تداعی: عربن (عرب هستند)

جمله کلیدی: عربن و شهرنشین [اون‌ها].

تصویرسازی: کلمه شهری یا شهرنشین چه تصویری را به ذهن شما می‌آورد؟ شاید یاد شهرداری می‌افتید. حالا یک عده عرب شهرنشین که جلوی شهرداری هستند را تصویرسازی کنید. تصویر شهرداری می‌تواند شهری بودن این عرب‌ها را به ذهن بیاورد.

مثال از مسیر: داخل بخش امتحانات دانشگاه، چند دانشجو که عربن و شهرنشین، ایستاده‌اند.

یادداشت:



4. **population** (,pɒpjə'leɪʃən, ,pɒpjʊ'leɪʃən) people of a city or country

a) China has the largest **population** of any country.

b) The **population** of the world has increased in every decade*.

c) After the recent* floods, the **population** of Honduras was reduced by 10,000.

جمعیت، مردم، نفوس، سکنه (اسم)

الف) چین بیشترین جمعیت را در میان کشورهای جهان دارد.

ب) جمعیت جهان در هر دهه افزایش یافته است.

ج) بعد از سیل اخیر، جمعیت هندوراس تا ۱۰۰۰۰۰ نفر کاهش یافت.

تصویرسازی ذهنی


تلفظ فارسی: پاپیو لیشین

تداعی: پاپیون، لای شین

جمله کلیدی: جمعیت پاپیون دار لای شین!

تصویرسازی: یک جمعیت زیاد از کسانی که می‌شناسید را وارد این ایستگاه کنید. نمادها و نشانه‌های کلمه جمعیت برای شما چیست؟ حتماً تعداد زیادی آدم که یک‌جا جمع شده‌اند. حالا فکر کنید که تمام این جمعیت، پاپیون زده‌اند. در این مرحله این جمعیت را لای مقدار زیادی شین تصور کنید. تصویر به دست آمده می‌شود: جمعیت پاپیون دار لای شین.

مثال از مسیر: داخل کتاب‌فروشی دانشکده یک جمعیت پاپیون دار لای شین گیر کرده‌اند.

یادداشت: 



5. frank (fræŋk) free in expressing one's real thoughts, opinions, or feelings; not hiding what is in one's mind

- Never underestimate the value of being **frank** with one another.
- Eretha was completely **frank** when she told her friend about the sale.
- People liked Richard because they knew he would be **frank** with them.

صادقانه، رک، صریح، بی‌پرده، روراست (صفت)

الف) ارزش رو راست بودن با یکدیگر را هیچگاه دست‌کم نگیرید.

ب) «ارتا» وقتی در مورد جراحی با دوستش صحبت می‌کرد، کاملاً رو راست بود.

ج) مردم «ریچارد» را دوست داشتند، زیرا می‌دانستند که با آن‌ها صادق است.

تصویرسازی ذهنی


تلفظ فارسی: فرَنگ

تداعی: فرَنگ (خارج)

جمله کلیدی: فرنگی روراسته؟

تصویرسازی: یک آدم فرنگی (خارجی) چه تصویری در ذهن شما دارد؟ شاید موهای بور و چشم‌های سبز دارد. حالا در نظر بگیرید که این شخص فرنگی، آدم رک و روراستی هم هست و دست‌هایش را هم به علامت رک و راست بودن گرفته جلویش و روی صورتش هم راست و صاف شده. شاید هم این کلمه شما را یاد یکی از آشناهایتان که اسمش فرَنگ است بیاندازد، آیا آدم روراستی است؟

مثال از مسیر: در کتابخانه دانشکده یک نویسنده فرنگی که به روراست بودن معروف است را می‌بینید.

یادداشت: 

frank: روراست، رک





6. pollute (pə'lu:t) make dirty

- a) The Atlantic Ocean is in danger of becoming **polluted**.
 b) There is much evidence* to show that the air we breathe is **polluted**.
 c) It is claimed that soap powders **pollute** the water we drink.

آلوده کردن (فعل)

(الف) اقیانوس اطلس در معرض خطر آلوده شدن است.

(ب) شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد هوایی که ما استنشاق می‌کنیم، آلوده است.

(ج) ادعا شده است که پودرهای صابون، آب آشامیدنی را آلوده می‌کند.

تصویرسازی ذهنی

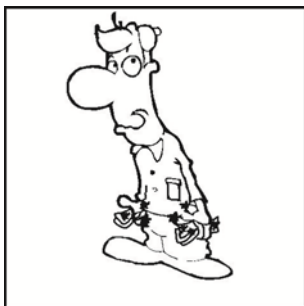
آلوده کردن: **pollute**

تلفظ فارسی: پلوت

تداعی: پولات (پولهایت)

جمله کلیدی: پولات آلوده کردی؟

تصویرسازی: در این ایستگاه خودتان را در نظر بگیرید که پولهایتان را گرفته‌اید پهلویتان، در حالی که پول‌هایتان و پهلوهایتان هردو کثیف و آلوده شده‌اند. چه کار کرده‌اید که کثیف شده‌اند؟ پول‌هایتان و آلوده شدن را خوب تصویرسازی کنید.
مثال از مسیر: داخل کتابخانه دانشکده پول‌هایتان که آلوده شده‌اند را گرفته‌اید کنار پهلویتان.



یادداشت:

7. reveal (ri'vei:l) make known

- a) Napoleon agreed to **reveal** the information to the French population* .
 b) The evidence* was **revealed** only after hours of questioning.
 c) The auto company **revealed** reluctantly that there were defects in their new models.

آشکار کردن، فاش کردن، ظاهر کردن، هویدا ساختن، اعلام کردن، در اختیار همگان قرار دادن (فعل)

(الف) ناپلئون با فاش کردن اطلاعات برای مردم فرانسه موافقت کرد.

(ب) تنها پس از چند ساعت تحقیق، مدرک فاش شد.

(ج) کارخانه اتومبیل‌سازی با بی‌میلی اعلام کرد که نقص‌هایی در مدل جدید آن‌ها وجود دارد.

تصویرسازی ذهنی

آشکار کردن، در اختیار همگان قرار دادن: **reveal**

تلفظ فارسی: ری ویل

تداعی: روی بیل

جمله کلیدی: روی بیل گذاشتم همه ببینند. (آن خبر را روی بیل گذاشتم و در اختیار همگان قرار دادم)

تصویرسازی: یک خبر مهم را روی کاغذ نوشته‌اید و گذاشته‌اید روی بیل و داد می‌زنید و در اختیار همگان قرار می‌دهید. این خبر مهم درباره همراهمان است، چه کاری انجام داده؟

مثال از مسیر: داخل اتاق گروه آموزشی دانشکده، نمره‌های دوستان را گذاشته‌اید روی بیل و نشان همه می‌دهید و درس خواندن ضعیفش را فاش می‌کنید.

یادداشت:



8. prohibit (prə'hibit , prou-) forbid by law or authority

- a) Elvin's manager **prohibited** him from appearing on television.
 b) Many homeowners **prohibit** others from walking on their property.
 c) The law **prohibits** the use of guns to settle a conflict.

ممنوع کردن، اجازه ندادن، منع کردن، جلوگیری کردن از (فعل)

الف) مدیر «الوین» مانع حضور او در تلویزیون شد.

ب) بسیاری از صاحبین املاک از قدم زدن دیگران در ملکشان ممانعت به عمل می‌آورند.

ج) قانون، استفاده از تفنگ را برای حل و فصل اختلافات منع می‌کند.

تصویرسازی ذهنی

prohibit: ممنوع کردن، جلوگیری کردن از



تلفظ فارسی: پُر هیبیت

تداعی: پُر هیبیت (شخصی که شکوه و بزرگی دارد)

جمله کلیدی: [آدم] پُر هیبیت، ورود را ممنوع کرده.

تصویرسازی: وقتی کلمه پُر هیبیت را می‌شنوید یاد چه کسی از آشناهایتان

می‌افتید؟ می‌توانید یک نفر که هیکل خیلی درشتی دارد را در نظر بگیرید.

آن شخص را جلوی یک در تصویرسازی کنید در حالیکه ورود شما را ممنوع

کرده و یک تابلوی ورود ممنوع هم در دستش گرفته.

مثال از مسیر: جلوی در اتاق معاونت دانشکده، یک دانشجوی پُر هیبیت ورود

را ممنوع کرده.

یادداشت:

9.urgent ('ɜ:dʒənt , 'ɜ:r-) demanding immediate action or attention; important

- a) An **urgent** telephone call was made to the company's treasurer.
 b) The principal called an **urgent** meeting to solve the school's numerous problems.
 c) When he heard the **urgent** cry for help, the lifeguard did not hesitate.

مهم ، فوری ، ضروری ، آنچه نیازمند توجه فوری باشد، اضطراری (صفت)

الف) تماس تلفنی مهمی به خزانه‌دار شرکت شد.

ب) مدیر، یک جلسه اضطراری برای حل مشکلات مدرسه تدارک دید.

ج) زمانی که نجات غریق فریاد اضطراری کمک را شنید، درنگ نکرد.

تصویرسازی ذهنی

urgent: فوری، ضروری، اضطراری



تلفظ فارسی: اِرْجَنْت

تداعی: اورژانس

جمله کلیدی: اورژانس فوری اومد.

تصویرسازی: ارجنت شما را یاد همان اورژانس می‌اندازد؟ فکر کنید که در

این ایستگاه غذای مسموم خورده‌اید و حالتان خراب است. دوستان هم زنگ

زده به اورژانس و می‌گویند: «ما به کمک فوری احتیاج داریم». حالا می‌توانید

یک آمبولانس اورژانس را در نظر بگیرید که فوری به این ایستگاه می‌آید.

مثال از مسیر: جلوی بخش تکثیر اوراق دانشکده، چند نفر از اورژانس

آمده‌اند یکی از دانشجویان که حالش بد شده را به بیمارستان ببرند.

یادداشت:



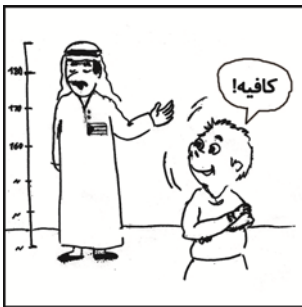
10. **adequate** ('ædɪkwət, 'ædɪkwɪt) as much as is needed; fully sufficient

- a) Rover was given an **adequate** amount of food to last him the whole day.
b) A bedroom, kitchen, and bath were **adequate** shelter for his living needs.
c) Carlos was **adequate** at his job but he wasn't great.

کافی، مناسب، لایق، رضایت‌بخش، هر آن قدر که نیاز باشد. (صفت)
الف) به «روور» مقداری کافی غذا دادند تا کل روز را دوام بیاورد.
ب) یک اتاق خواب، آشپزخانه و حمام برای زندگی او کفایت می‌کرد.
ج) «کارلوس» در کارش لایق بود، اما عالی نبود.

تصویرسازی ذهنی

adequate: کافی، رضایت‌بخش



تلفظ فارسی: آدیکویت

تداعی: قَدّ کویت

جمله کلیدی: قد کویتیه کافیه [برای نقشش تو فیلم]؟

تصویرسازی: یک آدم عرب اهل کویت، که پرچم کویت هم روی لباسش دارد را تصویرسازی کنید. به همراهمان می‌گویید. «دنبال یه چند تا بازیگر می‌گردم برای یه فیلم عربی، حالا هم قد این کویتی باشن هم کافیه.» یک متر در دست گرفته‌اید و قد شخص کویتی را اندازه می‌گیرید.
مثال از مسیر: داخل سالن همایش دانشکده، یه شخص کویتی که قد مناسبی دارد و بازیگری‌اش هم رضایت‌بخش است، تئاتر اجرا می‌کند.

یادداشت:

11. **decrease** (di'kri:s) make or become less.

- a) As he kept spending money, the amount he had saved **decreased**.
b) In order to improve business, the store owner **decreased** his prices.
c) The landlord promised to **decrease** our rent.

کم کردن، کم شدن، کاهش دادن، پایین آمدن (فعل)
الف) همان‌طور که پولش را خرج می‌کرد، از اندوخته‌هایش کاسته می‌شد.
ب) مغازه‌دار برای رونق کارش، قیمت‌ها را کاهش داد.
ج) صاحب‌خانه قول داد که اجاره خانه‌مان را کم کند.

تصویرسازی ذهنی

decrease: کم کردن، کم شدن، پایین آمدن



تلفظ فارسی: دیکریس

تداعی: دیگه، رئیس

جمله کلیدی: دیگه رئیس خوب، کم شده.

تصویرسازی: وقتی کلمه رئیس خوب را می‌شنوید یاد چه کسی می‌افتید؟ یاد رئیس خودتان؟ حالا فکر کنید به همراهمان می‌گویید: «دیگه رئیس خوب مثل ایشون کم شده.» حالا برای این که کم شدن و پایین آمدن به خاطرتان بماند، تصور کنید ریاستان پشت میز نشسته و صندلی‌اش پایین و پایین‌تر می‌رود.
مثال از مسیر: جلوی در اتاق رئیس دانشکده‌تان ایستاده‌اید و به دوستان می‌گویید: «دیگه رئیس خوب مثل ایشون کم شده.»

یادداشت:

12. **audible** ('ɔ:dəbəl, 'ɔ:dɪbəl) able to be heard.

- a) From across the room, the teacher's voice was barely **audible**.
 b) After Len got his new hearing aid, my telephone calls became **audible**.
 c) Commands from Ann's drill sergeant were always easily **audible**.

قابل شنیدن، شنیدنی، رسا (صفت)

(الف) از آن ور اتاق، صدای معلم به سختی قابل شنیدن بود.

(ب) پس از آن که «لن» سمعک جدیدش را خرید، صدای من در تلفن برایش رسا شد.

(ج) فرامین گروه‌بان آموزشی «آن» همواره رسا بودند.

تصویرسازی ذهنی

تلفظ فارسی: اَدِیْل

تداعی: اَدِبا

جمله کلیدی: اَدِبا، شنیدنیه [حرفشون].

تصویرسازی: چند نفر از اَدِبا می‌شناسید که در این ایستگاه در نظر بگیرید. حالا فکر کنید گوشتان را به طرف آنها گرفته‌اید و با دقت حرف شنیدنی آنها را گوش می‌دهید.

مثال از مسیور: رویِ تابلویِ کنارِ اتاقِ همایش نوشته شده: «حرف ادبا شنیدنیه» و یک پوستر درباره شب شعری که قرار است برگزار شود، نصب شده.

یادداشت:

audible: قابل شنیدن، شنیدنی



Words in Use

Read the following passage to see how the new words are used in it.

The Electric Auto Is on Its Way

Iginte gasoline and you have noise and smoke; turn on an electric motor and you **abolish** two headaches that are dreaded by **urban populations**. Automobile manufacturers are **frank** about the way their motors pollute that air and that is why there are frequent hints that the big companies will soon **reveal** a practical electric car. So far, lack of knowledge of storing electricity in the car **prohibits** wide production of electric autos, but recently Congress called **urgently** for **adequate** research into the battery or fuel cell problem. Electric autos would be inexpensive to run and would decrease air pollution. It might be weird, however to live in the quiet surroundings of a city where autos that used to be noisily **audible** would be whisper-quiet.

کاربرد واژگان

متن زیر را بخوانید تا با نحوه استفاده از لغات جدید در متن آشنا شوید.

ماشین الکتریکی در راه است

از احتراق بنزین برایتان دود و صدا حاصل می‌شود؛ اما با روشن کردن یک موتور برقی، دو مورد از بزرگترین دردسرای مردم شهرنشین را از میان می‌برید. سازندگان خودرو به آلاینده بودن موتورهای ساخته شده اذعان دارند و به همین دلیل است که نشانه‌های زیادی وجود دارد مبنی بر این که شرکت‌های بزرگ به زودی خبر ساخت یک اتومبیل برقی کاربردی را به اطلاع مردم می‌رسانند. تاکنون نبود دانش کافی برای ذخیره‌سازی الکتریسیته مانع از تولید انبوه خودروهای الکتریکی شده، اما اخیراً مجلس بر اهمیت تحقیقات کافی در مورد باتری‌های سوختی پا فشاری کرده است. استفاده از خودروهای الکتریکی می‌تواند مقرون به صرفه باشد و هوا را نیز آلوده نمی‌کند. البته ممکن است زندگی در محیطی آرام، که قبلاً سرو صدای اتومبیل‌ها از همه‌جا قابل شنیدن بود، اکنون به نجوایی بی‌صدا تبدیل شود.



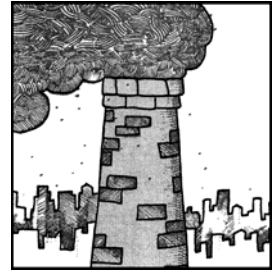
Picture It

Which of the words studied in this lesson is suggested by the picture?

آن را در تصویر نشان دهید

کدام یک از واژه‌های خوانده شده در این درس به این تصویر اشاره دارد؟

Answer: The Illustration suggests the word **pollute**.



Fill in the Blanks

Place one of the new words in each of the blanks below

- 1- The doctor was completely with the dying man.
- 2- In an whisper, Maria called for my attention.
- 3- We didn't need any evidence* to see that the poor man was in need of money and food.
- 4- All his life the child was used to living in areas.
- 5- Dry matches to the camp fire were sought by the boy scout.
- 6- Smoking is in the medical building.
- 7- Gasoline fumes help to the air.
- 8- The in the number of people voting in national elections is due to lack* of interest.
- 9- Some citizens believe that we will never be able to war.
- 10- The of New York City is about eight million people.
- 11- In the comics, Superman never his true identity.
- 12- They needed an supply of water to last for the entire trip through the desert.

جاهای خالی را پر کنید

یکی از لغات جدید را در جای خالی قرار دهید.

- ۱- دکتر با مرد در حال مرگ کاملاً رو راست بود. (frank)
- ۲- نجوای رسای «ماریا» توجه مرا به خود جلب کرد. (audible)
- ۳- هیچ دلیلی لازم نبود تا بفهمیم که پیرمرد نیاز فوری به پول و غذا داشت. (urgent)
- ۴- آن بچه عادت کرده بود که در مناطق شهری زندگی کند. (urban)
- ۵- مأمور گشت، به دنبال کبریت خشک برای روشن کردن آتش در اردوگاه بود. (ignite)
- ۶- سیگار کشیدن در ساختمان‌های پزشکی ممنوع است. (prohibited)
- ۷- دود بنزین، هوا را آلوده می‌کند. (pollute)
- ۸- کاهش تعداد رأی‌دهندگان در انتخابات ملی به دلیل بی‌علاقگی است. (decrease)
- ۹- برخی از شهروندان معتقدند ما هرگز نمی‌توانیم جنگ را پایان دهیم. (abolish)
- ۱۰- جمعیت شهر نیویورک حدود ۸ میلیون نفر است. (population)
- ۱۱- در گمیک (فیلم‌های نقاشی شده)، سوپرمن هیچ‌گاه شخصیت واقعی خود را آشکار نمی‌کند. (reveals)
- ۱۲- آن‌ها برای عبور از مسیر بیابان نیازمند ذخیره آب کافی بودند تا بتوانند تمام راه را دوام بیاورند. (adequate)

Word Detective

From the list of 12 new words that follows, choose the one that corresponds to each definition below.

کشف واژه

از فهرست ۱۲ واژه‌ی جدیدی که در زیر آمده است، لغتی را انتخاب کنید که با هریک از تعریف‌های قسمت پایین مطابقت داشته باشد.

Ignite	Abolish	Urban	Population
Frank	Pollute	Reveal	Prohibit
Urgent	Adequate	Decrease	Audible

- 👁 1- having to do with cities or towns
- 👁 2- make known
- 👁 3- as much as is needed; sufficient
- 👁 4- make dirty
- 👁 5- do away with completely
- 👁 6- make or become less
- 👁 7- free in expressing one's thoughts
- 👁 8- demanding immediate action
- 👁 9- set on fire
- 👁 10- people of a city or country
- 👁 11- able to be heard
- 👁 12- forbid by law or authority

Answers

1- urban	2- reveal	3- adequate	4- pollute	5- abolish	6- decrease
7- frank	8- urgent	9- ignite	10- population	11- audible	12- prohibit

Spotlight On

ignite - Some years ago, much attention was given to the fiery comet Kohoutek. which was supposed to blaze spectacularly across the sky. The people of medieval times spoke of four such types of natural history: aerial meteors (winds), aqueous meteors (rain, snow), luminous meteors (rainbow, halo) and igneous meteors (lightning. shooting stars). Now that you know the definition of ignite, you can see why such heavenly occurrences were called igneous.

زیر ذره‌بین

ignite در سال‌های گذشته ستاره دنباله‌دار «کوهوتک» توجه زیادی را به خود جلب کرده بود و تصور می‌شد قرار است به طرز شگفت‌آوری در آسمان نور افشانی کند. مردم قرون وسطی به چهار نوع پدیده طبیعی مشابه اشاره داشتند: شهاب‌های آسمانی (بادها) شهاب‌های آبی (باران) شهاب‌های نورانی (رنگین کمان و هاله) و شهاب‌های آتشین (رعد و برق، ستاره‌های دنباله‌دار). اکنون که معنای **ignite** را می‌دانید می‌توانید متوجه شوید که چرا چنین پدیده‌های آسمانی، آتشین نامیده می‌شوند.



مدرسان شریف

LESSON FIFTEEN

"Speak clearly, if you speak at all; Crave every word before you let it fall."

به وضوح سخن بگو، اگر قرار است سخن بگویی؛ قبل از این که کلمه‌ای را بر زبان بیاوری به آن شکل بده.

-Oliver Wendell Holmes A Rhymed Lesson

Words to learn this week

واژگانی که این هفته باید بیاموزیم:

expand	alter	mature	sacred	revise	pledge
casual	pursue	unanimous	fortunate	pioneer	innovative

1. expand (ɪk'spænd) increase in size; swell

- We will **expand** our business as soon as we locate a new building.
- Present laws against people who pollute* the air must be **expanded**.
- Expanding** the comic strips, the editor* hoped that more people would buy his paper.

گسترش دادن، افزایش دادن، تعمیم دادن (فعل)

- الف) به محض این که به ساختمان جدید برویم فعالیت‌های تجاریمان را گسترش خواهیم داد.
 ب) قوانین کنونی باید بر علیه کسانی که هوا را آلوده می‌کنند گسترش یابند.
 ج) سردبیر به امید افزایش میزان فروش، «کمیک استریپ» را گسترش داد.

تصویرسازی ذهنی

expand: گسترش دادن

تلفظ فارسی: ایکسپند

تداعی: اسپند

جمله کلیدی: اسپند را گسترش بده (همه‌جا بچرخون).

تصویرسازی: برای همراهان اسپند دود کرده‌اید و همه‌جای این ایستگاه می‌چرخانید و دودش را همه‌جا گسترش می‌دهید. خودتان را در حال اسپند دود کردن خوب تصویرسازی کنید. گسترش دادن دود اسپند به همه‌جا را هم خوب و برجسته در ذهنتان بسازید.

مثال از مسیر: (مسیر این درس می‌تواند یک باشگاه ورزشی باشد)

جلوی در باشگاه، مربیتان اسپند دود کرده و همه‌جا گسترش می‌دهد و می‌چرخاند تا ورزشکارها که در حال رفتن به مسابقه هستند، پیروز شوند.

یادداشت: 





2. alter ('ɔ:lɪtə , 'v:lɪtər) make different; change; vary

- a) I **altered** my typical* lunch and had a steak instead.
 b) Dorothy agreed to **alter** my dress if I would reveal* its cost to her.
 c) It's absurd* to spend money to **alter** that old candy store.

تغییر دادن، عوض کردن، اصلاح کردن، جرح و تعدیل کردن، تنگ یا گشاد کردن لباس (فعل)

الف) من نهار معمولم را تغییر دادم و به جایش استیک خوردم.

ب) «دوروتی» قبول کرد تا لباس مرا اصلاح کند، به شرط اینکه قیمتش را به او بگویم.

ج) پول خرج کردن برای بازسازی آن شیرینی‌فروشی قدیمی ابلهانه است.

تصویرسازی ذهنی

alter: تغییر دادن، عوض کردن



تلفظ فارسی: آلتیر

تداعی: هالتر (دَمبِل، وزنه)

جمله کلیدی: هالتر عوض کن.

تصویرسازی: در این ایستگاه یک سری لوازم بدن‌سازی مثل وزنه و هالتر را در نظر بگیرید. همراهمان در حال هالتر زدن است و شما هم مسئول عوض کردن وزنه‌ها هستید. او هم به شما دستور می‌دهد که وزنه‌ها را تغییر بدهید. مثال از مسیر: داخل باشگاه در حال عوض کردن هالترها هستید.



یادداشت:

3. mature (mə'tʃʊə , -'tʃʊr) ripe; fully grown or developed

- a) I could tell that Mitch was **mature** from the way he persisted* in his work.
 b) Only through **mature** study habits can a person hope to gain knowledge.
 c) It is essential* that you behave in **mature** way in the business world.

بالغ، پخته، سنجیده، رسیده، جا افتاده و با تجربه (صفت)

الف) من از پافشاری «مایک» در کارش متوجه شدم تا چه اندازه بالغ و پخته است.

ب) تنها از طریق عادات مطالعه سنجیده می‌توان امیدوار به دستیابی علم بود.

ج) این که در دنیای تجارت سنجیده و جا افتاده رفتار کنید اهمیت زیادی دارد.

تصویرسازی ذهنی

mature: بالغ، جا افتاده و باتجربه، پخته



تلفظ فارسی: مچور

تداعی: مشهور

جمله کلیدی: مشهور و بالغ و باتجربه است.

تصویرسازی: یک آدم مشهور که در عین حال باتجربه و پخته هم هست را در این ایستگاه در نظر بگیرید، یک تابلو هم بالای سرش زده که روی آن نوشته: «مشهور و با تجربه».

مثال از مسیر: کنار سالن تمرین با مربی مشهور و با تجربه‌تان که آدم بالغ و جا افتاده‌ای هست در حال صحبت کردن هستید.



یادداشت:

4. sacred ('seɪkrəd, 'seɪkrɪd) worth of respect; holy

- a) Her **sacred** medal had to be sold because the family was in urgent* need of money.
 b) It was revealed* by the journalist* that the **sacred** temple had been torn down.
 c) Kate made a **sacred** promise to her parents never to miss a Sunday church service.

مقدس، روحانی، محترم، مهم (صفت)

الف) مدال مقدس او باید فروخته می‌شد چرا که خانواده نیاز مبرمی به پول داشت.

ب) خبرنگاران افشا کردند که معبد مقدس تخریب شده است.

ج) «کیت» با والدینش عهد مقدسی بست که مراسم مذهبی روز یکشنبه را از دست ندهد.

تصویرسازی ذهنی

تلفظ فارسی: سیکرید

تداعی: سه کلید

جمله کلیدی: سه کلید مقدس

تصویرسازی: عکس یک مکان مقدس را بر روی دیوار این ایستگاه در نظر

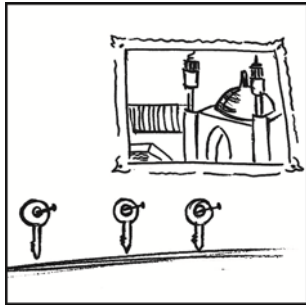
بگیرید و در کنار آن سه کلید آویزان کنید. این سه کلید مقدس متعلق به آن

مکان مقدس است.

مثال از مسیر: به دیوار باشگاه سه کلید مقدس آویزان است که مریتان در

سفر به یک مکان مقدس هدیه گرفته است.

یادداشت: 



مقدس: sacred:

5. revise (rɪ'vaɪz) change; alter* bring up to date

a) My family revised its weekend plans when the weather turned hazy.*

b) The dictionary was revised and then published in a more expensive* edition.

c) Under the revised rules, Shane was eliminated* from competing.*

تجدید نظر کردن، بازبینی کردن، اصلاح کردن، تغییر دادن (فعل)

الف) از آنجا که هوا مه‌آلود شد، خانواده من برنامه آخر هفته را تغییر دادند.

ب) لغت‌نامه اصلاح شد و با قیمت بالاتری منتشر شد.

ج) بنابر قوانین اصلاح شده، «شان» از دور مسابقه حذف شد.

تصویرسازی ذهنی

تلفظ فارسی: ریوایز

تداعی: ریواس (یک نوع گیاه خوردنی)

جمله کلیدی: با ریواس بازبینی کن، با ریواس باز کن بینش!

تصویرسازی: فرض کنید که بینی همراهمان را باز کرده‌اید (این تصویر

می‌تواند کلمه «بازبینی» را به یادتان بیاورد) و یک ریواس فرو می‌کنید

داخلش و بینی‌اش را بازبینی می‌کنید تا علت خوب نفس نکشیدنش را

بفهمید. شاید هم مثل کلمه (reform) که یک فرم را اصلاح کردید، این‌جا

موهای یک ریواس جان‌دار را اصلاح می‌کنید. هر تصویری که بهتر به

خاطرتان می‌ماند را انتخاب کنید.

مثال از مسیر: کنار قفسه کمک‌های اولیه نشست‌اید و یکی از

هم‌باشگاهی‌هایتان که از پزشکی هم سر در می‌آورد، بینی شما را که آسیب

دیده با یک ریواس بازبینی می‌کند و می‌گوید: «ریواس خوبش می‌کنه».

یادداشت: 



باز بینی کردن، تجدید نظر کردن، اصلاح کردن: revise:



6. pledge (pledʒ) promise

- a) Before the grand jury, the sinister* gangster **pledged** to tell the whole truth.
 b. Monte was reluctant* to **pledge** his loyalty* to his new girlfriend.
 c) **Pledged** to discovering the facts, the journalist* began to dig up new evidence* for his readers.

قسم، سوگند، قول، عهد، پیمان (اسم)، قول دادن، سوگند خوردن، متعهد شدن (فعل)

الف) جنایتکار در برابر هیئت منصفه عالی قسم خورد که همه‌ی حقیقت را بیان کند.

ب) «مونتی» در متعهد شدن نسبت به دوست دختر جدیدش مردد بود.

ج) چون روزنامه‌نگار سوگند خورده بود که حقیقت را بیابد، به دنبال (یافتن) سرخ‌های جدیدی برای خوانندگانش رفت.

تصویرسازی ذهنی

pledge: قول، قول دادن

تلفظ فارسی: پلج

تداعی: پس لج [نکن]

جمله کلیدی: پس لج نکن دیگه قول بده، قول بده پس لج نکنی

تصویرسازی: یکی از بچه‌هایی که می‌شناسید و خیلی هم لج‌باز است را در این ایستگاه در نظر بگیرید. حالا لج کرده و گریه می‌کند و می‌خواهد با وسایل شما بازی کند. شما هم به او می‌گویید: «بهت اجازه می‌دهم بازی کنی، فقط قول بده پس لج نکنی». قول دادن را به این صورت که دستهایش را به هم گره زده و قول می‌دهد، خوب تصویرسازی کنید.

مثال از مسیر: در رخت‌کن باشگاه، یکی از وسایل ورزشی یکی از هم‌باشگاهی‌هایتان را برداشته‌اید و به او می‌گویید: «قول بده پس لج نکنی تا وسیله‌ات رو بهت بدم».

یادداشت:



7. casual ('kæʒuəl) happening by chance; not planned or expected; not calling attention to itself

- a) As the villain* stole the money from the blind man, he walked away in a **casual** manner.
 b) The bartender made a **casual** remark about the brawl* in the backroom.
 c) Following a **casual** meeting on the street, the bachelor* renewed his friendship with the widow.

اتفاقی، تصادفی، معمولی، غیررسمی، بی تفاوت، سرسری، بی توجه

الف) پس از این که فرد شرور پول را از مرد کور دزدید، با رفتاری معمولی از آنجا دور شد.

ب) صاحب کافه در مورد درگیری در اتاق پشتی با بی تفاوتی صحبت کرد.

ج) پس از یک ملاقات تصادفی با زن بیوه، مرد مجرد دوستی‌اش را با وی از سر گرفت.

تصویرسازی ذهنی

casual: اتفاقی، تصادفی، بی توجه (صفت)

تلفظ فارسی: کژوال

تداعی: کج و کوله

جمله کلیدی: کج و کوله و تصادفیم.

تصویرسازی: سوار یک اتومبیل شده‌اید و چون بی توجه رانندگی می‌کنید به طور اتفاقی با ماشین همراہتان تصادف می‌کنید و اتومبیلتان کج و کوله و تصادفی می‌شود. کج و کوله بودن و تصادفی بودن اتومبیل را خوب تصویرسازی کنید.

مثال از مسیر: در پارکینگ باشگاه اتومبیلتان با یک اتومبیل دیگر تصادف کرده و کج و کوله تصادفی شده.

یادداشت:



8. **pursue** (pə'sju: , pər'su:.) follow; proceed along

- a) We **pursued** the bicycle thief until he vanished* from our vision.*
 b) Ernie rowed up the river, **pursuing** it to its source.*
 c) The senior wanted to **pursue** urban* affairs as his life's work.

دنبال کردن، تعقیب کردن، پی گیری کردن (فعل)

الف) ما دزد دوچرخه را تا زمانی که از دیدمان ناپدید شد، تعقیب کردیم.

ب) «ارین» با پارو زدن، رودخانه را تا سرچشمه آن دنبال کرد.

ج) مرد سالخورده می خواست امور شهری را به عنوان شغل زندگی اش دنبال کند.

تصویرسازی ذهنی

pursue: تعقیب کردن، دنبال کردن



تلفظ فارسی: پرسو

تداعی: پرس و جو

جمله کلیدی: پرس و جو و تعقیب کردن، پرس و جو کن تعقیب کن

تصویرسازی: عکس همراهان رو در دست گرفته اید و مثل یک کارآگاه از

آشنایان که در این ایستگاه هستند پرس و جو می کنید و رد پای او را دنبال

می کنید. تعقیب کردن شما را یاد چه تصاویر و عناصری می اندازند؟

مثال از مسیر: پشت میز مسئول باشگاه یک کارآگاه را می بینید که درباره

یکی از ورزشکاران پرس و جو می کند. چون آن ورزشکار تحت تعقیب است.

یادداشت:

9. **unanimous** (ju:'nænəməs, ju:'næniməs) in complete agreement

- a) The class was **unanimous** in wanting to eliminate* study halls.
 b) There has never been an election in our union that was won by a **unanimous** vote.
 c) The Senate, by a **unanimous** vote, decided to decrease* taxes.

متفق القول، هم رأی، یک دل، یک جان، یک رأی، به اتفاق آراء (صفت)

الف) دانش آموزان کلاس در مورد حذف سالن های مطالعه متفق القول بودند.

ب) تاکنون هیچ انتخاباتی در اتحادیه صورت نگرفته که اتحادیه در آن رأی کامل را کسب کند.

ج) سنا به اتفاق آراء، تصمیم به کاهش مالیات ها گرفت.

تصویرسازی ذهنی

unanimous: هم رأی، متفق القول

تلفظ فارسی: یوننیمس

تداعی: یونان و مصر

جمله کلیدی: یونان و مصر متفق القول اند، یونان و مصر هم رأی اند

تصویرسازی: یک آدم مصری و یک آدم یونانی که در حال دست دادن با هم

هستند را در این ایستگاه تصویرسازی کنید تا متفق القول بودن را به خاطر

بسپارید. اگر برای تصویرشان عناصر خاصی در ذهن ندارید، می توانید روی

لباسشان پرچم کشورهاشان را تصور کنید تا تصویر خوب به یادتان بماند.

مثال از مسیر: تلویزیون داخل باشگاه یک فیلم از یک مسابقه نشان می دهد

که یک حریف یونانی و یک حریف مصری با هم دست می دهند.

یادداشت:

